



۴۵۹



مصطفی شجاعیان : دستِ کم انتقادِ مارکسیستی را نگشیم

زندگی و پیرامون در پهنه‌ی سرشار از زبانی و آوایی خوری‌های بی‌شمار استبداد
بی‌پیر: در بدنِ زبان به کم‌ترین پهنانه‌ی کوبیدن مغزِ حاکم برای شادی و تقریبِ اخلاق کردن
هرگونه اعتراض برای «امنیت» به گور سپردنِ هر اندیشه‌ی نوینی بدین منظر
از این پهنانه که «تو را چه به این غلط»! معنی کوتاه: فرمانِ رویِ دیربازی خودکامی
پهنانه‌ی شجاعستانی از جاج - استعمار در پهنانه، باعث شده است که حاکم بیگانه‌گر
با این پهنانه‌ی نوین و نهایی بار، خود نیز به زندگی‌های آن گوده باشد. گما این که
حاکم پس از آن‌ها که می‌خوانند با این خودکامی سپاهِ تهاهی آفرین نیز تیرد کنند، خود
در عین حال با همان شیوه‌ها، با اندیشه‌ها و اعتراض‌های نوین، با اندیشه‌ها و
اعتراض‌هایی که دل‌پسندشان نیست، روی روی می‌شوند و می‌گویند تا به شیوه‌های
گوناگونی که سرآنها پهنانه‌ی هرگونه منظر و دلیل است و در عوض یک‌پارچه شدت
و پهنان و سرانجام و هوشی‌گری است، آن‌ها را به گور سپارند.

مستطیل شجاعیان (تلاش - ۱۳۵۲)

xalvat.com



بازانتقاد

یگانه‌ی متفکر تنها
مصطفی
شجاعیان

هوشنگ ماهرویان

چاپ دوم



... در عظیم خلوت من

info@xalvat.com

www.xalvat.com

http://xalvat.com



نشر دیگران

<http://xalvat.com>

xalvat@xalvat.com

<http://xalvat.com/xalvat7/Nasher-eDigaran>

■ مصطفی شجاعیان

یگانه‌ی متفکر تنها

مؤسسه مامرویان

چاپ اول: ۱۳۸۲

چاپ دوم: ۱۳۸۲

شمارگان: ۱۲۰۰

حروف چینی و صفحه‌آرایی: بازتاب نگار

طرح جلد: ندا خسروی

چاپ و صحافی: تکثیر

قیمت: شصت و سه تومان

حق چاپ و نشر محفوظ

■ نشر بازتاب نگار

تهران - صندوق پستی: ۱۷۳-۱۳۳۳۵

تلفن - فکس: ۸۹-۴۹۵۹

سایت: ۶-۷-۸۲۳۳

Email: info@bazar-e-taban.com



دست کم انتقاد مارکسیستی را انگشیم

مصطفی شجاعیان

xalvat.com

۱- سازمان چریک‌های فدایی خلق، یک‌بار برای همیشه بایستی به‌درستی - و نه خودپسندانه و فرقه‌گرایانه - درک کند که سازمان پیش‌گام جنبش انقلاب کنونی ایران است. و پس، بایستی به‌خوبی دریابد که اعتباری که این سازمان به علت پیش‌گامی و یک رشته عملیات نظامی درخشانش به دست آورده است، مسئولیت این سازمان را نسبت به دلووری‌ها و نظراتی که در زمینه‌های گوناگون ایراز می‌کند، نسبت به هر سازمان و عنصر دیگری، دست کم تا مدت‌ها، بسی فزونی می‌بخشد. بسا کسان که عملاً حاضر نباشند حتی بدیهیات روزانه را از این یا آن فرد و سازمان دیگر بپذیرند، به‌سادگی آماده‌اند که پرت‌ترین و خطرناک‌ترین دلووری‌ها و نظرات را از سازمان چریک‌های فدایی خلق قبول کنند. شکی نیست که این هم یکی دیگر از بیماری‌های فراوانی است که سوابق جامعه و من‌جمله نیروهای پیشرو و عناصر مترقی آن را فرا گرفته است. و درست همین واقعیت است که مسئولیت فداییان را در اظهار نظر‌ها و رهنمودها و دلووری‌هایشان، با شدتی هرچه بیش‌تر، فزونی می‌دهد و هرگونه ولنگاری و برخورد سوسری و یا لجبازانه را، خطرناک‌تر و مابخشودنی‌تر می‌کند. گذشته از این، موقعیتی که سازمان چریک‌های فدایی خلق به علت پیش‌گامی انقلابش و به علت این‌که به‌راستی نخستین سازمانی بود که توانست مثنی مسلحانه را در این سرزمین جا اندازد، نه تنها بسیاری را چشم بسته و بی‌خالصاً مخلصاً پذیرای رهنمودها و قضاوت‌های آن سازمان کرده است، هم‌چنین، روی هم‌رفته اشخاص و سازمان‌ها و گروه‌های گوناگونی را نیز، دست کم، به سکوت ناشی از بردلی و حساب‌گری مزورانه، به سکوت ناشی از بی‌قیدی فرقه‌گرایانه، به سکوت ناشی از ناآگاهی مارکسیستی، و یا به سکوت ناشی از بده‌بستان‌های کاسب‌کارانه واداشته است. و هم‌دی این‌ها زمینه‌های فزاینده‌ی فسادپذیری هستند برای این‌که فداییان دچار این توهم مهلک شوند که حتماً نظرات و دلووری‌هایشان دقیق و مارکسیستی است که هیچ‌کس جرئت رویارویی و انتقاد به آن را به خود

xalvat.com



۷۲ ◇ دست‌کم انتقاد مارکسیستی را ننگشیم

نمی‌دهند. حال آن‌که سازمان چریک‌های فدایی خلق، این با همه بائستی بگ بر روی همیشه به خوبی دریابند که نقد نگیزترین و افترانگیزترین نظریات، درست همان نظریه‌هایی هستند که بیشتر به مارکسیسم نزدیک‌اند و مارکسیستی‌اند. و این حقیقت را نباید فراموش کرد و فساد ضدانقلابی و خلا، مارکسیستی که سرسبز جامعه را به انحطاط کشیده است، چندچندان جدی‌تر می‌کند. و به هرروز، فداییان تباری این سکوت، توطئه‌گرانه را حمل بر درستی اندیشه‌های خود کنند. و حالا بائستی بیک بیاموزند که همگی این خاموشی‌ها و حنا تأییدت چاکرانه، همانند هر چاکر صفتی دیگری، حصصاً گوش به زنگ موقعیت دیگری هستند که زندگی بر تعارف، بالاخره طشت نظرات نادرست فداییان را چنان از بادها فرو افکند که هر سنگین عراب خورش خیالی هم بیدار شود. تا آن‌گاه این حساب‌گری سکوت‌پیشه و پا به پاهای کنونی، شبیه به هوجای‌گری‌ها را به ذهن گیرند و چنان‌که‌اند، نقش دیگری از منظر ترمیمی خود را بازی کنند. سخن کوتاه: این خاموشی شبانه‌ی که فداییان در پیرامون نوشته‌های خود احساس می‌کنند، به هیچ‌رو نباید آن‌ها را دچار این پندار مغرورانه، ولی گردگانه کند که حتماً نظراتشان چندان درست است که هیچ‌کس جرأت تخطی کشیدن ندارد. خیر! در پشت این سکوت رنگین، توطئه‌ی سیاه رشد می‌کند. و سرانجام، فداییان بائستی این را هم به خوبی فهم کنند که هیچ حیثیتی رفته‌رفته به زوال نمی‌گردد و بازبچه‌ی هرکس و ناکسی قرار نمی‌گیرد، مگر این که دارندگانی آن از لحاظ عینی دچار انحطاط تاریخی و از لحاظ ذهنی دچار این پندار بچه‌گانه شده باشند که ذخایر اعتباری‌شان پایان‌ناپذیر است و در نتیجه می‌توانند به جای آن‌که همواره بدن بی‌آیند، با خاصه‌جراحی و حیث در میل مداوم، از آن‌ها برداشت کنند! به همین کلام هرگاه بنده‌ی بی‌چنان مرحله‌ی برسد که به جای افزودن مداوم بر حیثیتش بر آن‌که هیچ ذره‌ی آن را سیری روی رفتارها و داور‌ها و نظرات نادرست و لجاجت‌انگیز کند رفتارها و داور‌ها و نظرات نادرستی را پیشه کرد و در عرض کشید تا همگی آن‌ها را در زیر چتر حیثیت و اعتبارات گذشته‌اش، پند دهد. آن‌گاه به‌سادگی و در عین حال به‌درستی می‌توان



مصطفی شاعیان ◇ ۷۵

در حالتی که آن پدیده یا به سرشیب انحطاطی جاودانه افتاده است و یا درحله‌یی گذرا، ولی به هر دو منحنی از پروسه‌ی خود را می‌گذرانند، به هر دو، چنین وضعیتی، وضعیتی دست‌کم بیمارگونه است.

همین‌جا و بدون درنگ گفته شود که همه‌ی آن‌چه یاد شد، دست‌کم به دو معنی

xalvat.com

نیست:

الف - به معنی تصور شاعرانه و رمانتیک به این امر نیست که هر واحد پیش‌گامی ضرورتاً همان واحدی است که رهایی‌بخشی خلق را رهبری می‌کند؛ ولی عمیقاً بدین معنی هست که دست‌کم در شرایط موجود، شکست و انحطاط هیچ واحد انقلابی زنده‌ی، چنان‌که غنیمتی انقلابی ارزیابی نمی‌شود و مطلقاً به وارونه‌ی آن، گشایش هر سنگر مسلحانه‌ی، چون بخشی از قوای عام انقلاب و چونان گرو‌ی دیگری بر طناب دواضه انقلاب برای خلق آویز کردن خصم به شمار می‌رود و لاف‌ها از همین رو نیز که هر قهرمانی در پروسه‌ی هر واحد انقلابی زنده‌ی، به زبان جنبش رهایی‌بخش و هر تکاملی در این فرآیند، به سود جنبش خوانده بود، به ناچار با توجه مسئول و دلسوزانه و انقلابی به روند سازمان چریک‌های فدایی خلق نگریسته می‌شود.

ب - به وارونه‌ی روش فدا‌بیان که پاسخ‌گویی خود را به پیام حزب نموده‌ی ایران، درست بدین جهت» [ص ۷۱] انجام دادند که «در حول و حوش کمیته‌ی مرکزی حزب توده و سایر سازمان‌های انقلابی مشابه، عناصر صادقی وجود دارند که هنوز بسیاری از مسائل برای‌شان، حل نشده است و ناگاهانه به دنبال این سازمان‌ها روانند» [ص ۷۲] انتقادات این بررسی به هیچ وجه هدفی این‌سان حقیر و انفرادی ندارد و هرچند موضوع بررسی یک رشته از، تئوری‌های چریک‌های فدایی خلق، دوباره‌ی حزب توده و امثالهم می‌باشد، ولی توجه عمده به پذیرش و عدم پذیرش فداییان نیست. توجه عمده به خلق و به ویژه به طبقه‌ی کارگر و روش فکری آن‌ها نیست، و هرگونه توجهی به فدا‌بیان نیز صرفاً در رابطه با چنین پهنه‌ی است.

سخن کوتاه: عملیات نظامی فداییان، روی هم رفته، عالی است، به گفتاری دیگر:



۲۶ ◇ دست‌کم انتقاد مارکسیستی را ننگشیم

خصایای نظامی بی‌راکه فداییان از آغاز شکنجی خود، در خود پروانده، همچنان روپا و سوزنده نگه داشته‌اند. و این، بسیار نیک است. در عوض، به‌ویژه در دهه مطلقاً خصائص تئوریک فداییان در چندین تر آغاز هم روی هم رفته شکوهایی و طراوت برجسته‌یی نداشت، با این وصف، سخت رو به فروز است. و این، یکی از غم‌انگیزترین تحولاتی است که در سازمان پیش‌گام فداییان تکریم می‌شود. راستی را درست به همان نسبت که فداییان در زمینه‌های نظامی فزونی و عمیق‌اند، در زمینه‌های تئوریک لافزنی و فزونی دارند. و برای بدین، این فزونی تئوریک نیز گمان نمی‌رود که به هیچ کشاکش و بهتان و پرداختن اندک‌دلانه‌یی نیاز باشد، همین اندازه کافی است که سنا خود فداییان آثار «تئوریک» اخیر خود را با آثار شهید احمدزاده و به‌ویژه شهید پویان سرو البته، به‌ویژه نه با نوشته‌ی شهید صبغی – مقایسه کنند تا سیر فته‌رایی آن را از یک سو و موضع‌گیری گاه صد درصد مخالف با آن‌ها را که درست بودند، از سوی دیگر بنگرند.

xalvat.com

اگر گفته شود که داورهای سیاسی و تاریخی تئوری‌های چریک‌های فدایی خلق، به تازگی کشیده است، شاید تصور شود که مقصود اهانت است، ولی اگر افزود، خود که پرداخت‌های بیایی و خون‌زده‌یی که فداییان در متن تراژدی این تئوری‌های خود می‌کنند، همین تراژدی‌ها را به کم‌دی نیز کشانده‌اند، حتماً گمان خواهد شد که غرضی جز تحقیر در میان نیست، حال آنکه هیچ غرضی جز برخورد صریح و وارسته از هرگونه منش سازشکارانه‌یی انگیزی این زنگ‌گیری نیست. و برای این‌که نمونه‌ی مدونی از این کم‌دی - تراژدی و از این انحطاط تئوری و دوری سیاسی و تاریخی فداییان و بهمان نسبت برخورد سخت غیر منطقی و بی‌اقتدای سازمان چریک‌های فدایی خلق نشان داده شود، خلاصه‌ای به رسانه‌یی استناد می‌شود که فداییان در رابطه با اعدام انقلابی عباس شهریاری... در پاسخ به پیام جهانی رهبران حزب توده‌ی ایران نوشتند.

سریاز

نیمه‌ی یکم بهمن ۱۳۵۴



۲- سازمان چریک های فدایی خلق در نخستین صفحات پاسخ به پیام حزب

نوردی ایران، ادعای نوظهوری می کند:

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران بود.

xalvat.com

اص ۱۷۲

نقد: - آیا سازمان چریک های فدایی خلق هیچ آگاه ست که چه می گوید؟ اگر فداییان که ترین آگاهی و اطلاعی از نهایی که کرده اند، داشته باشند، آنگاه ضرورت می یابد که آشکارا یادآور شوند که ضوابطشان برای یک حزب کارگری چیست؟ و چه وجدانی میان یک حزب کارگری با حزب توده می بین تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بدو اند که حزب توده را - که حتی خودش نیز با همی و قاحتش، معین از اعلام دعای با چنین وسعتی شرم کرده است - به نام حزب طبقه کارگر ایران به توده ها و به پروتازید و به تاریخ معرفی می کند؟ آیا هر سازمانی که مدعی شد حزب طبقه کارگر است، همین ادعا کافی است که فداییان هم حقانیت آن را مهر و امضاء کنند؟ آیا هر سازمان سیاسی می که تیوهی کارگر را در خود الهانته کرده، برای این که حزب طبقه کارگر باشد کافی است؟ یا ضوابط دیگری در کار است؟ آیا مثلاً حزب کارگر انگلیس را می توان به مانند حزب طبقه کارگر انگلیس یادآور کرد، هر چند آنگونه که کارگران و کارگران باشد؟ یا نهایی شش سالی این که یک سازمان سیاسی در همین حال حزب طبقه کارگر ارزیابی شود، معیارهای دقیق و روشنی وجود دارد؟ بر گمان، متجاوز از صد سال جنبش جهانی کمونیستی، تاکنون دست کم به این جا کشیده است که یک رشته ضوابط عام و تعیین کننده برای شناخت گوی یک حزب کارگری از کاریکانود بر جان و لبی سنگول و نمایشی آن، به وجود آورده باشد. طبقه کارگر جهانی، با همه زندگی سراسر مبارزه و پرمهرایش، و نیز با توجه به همه پیروزی ها و نامرادی های فراوانش، آیا هنوز هم در چنان فقرایی شوم از معیارهای شناخت خود مانده است که حزب توده ایران را تا پیش از ۲۸ مرداد ۳۲



۷۸ ◇ دست‌کم انتقاد مارکسیستی را نگذاریم xalvat.com

به مانند حزبی پرولتاریایی باور کنند؟ آیا جز این است که عام‌ترین و مهم‌ترین محکو شناخت یک حزب، 'ایدئولوژی حاکم بر آن حزب است؟ و آیا جز این است که یک حزب کارگری، بایستی به ایدئولوژی مارکسیستی مسلح باشد؟ اگر چنین است، پس، آیا فداپیان می‌توانند مشخصاً نشان دهند که کجای 'ایدئولوژی حزب فوده‌ی ایران، حقیقتاً با مارکسیسم پیوند داشته است؟ و آیا لازم به توضیح است که ایدئولوژی از آن دو مهم‌ترین جایگاه‌ها در شناخت یک حزب بازمی‌گردد، که چراغ راهنمای حزب است و هرگونه خط‌مشی و رفتار و استراتژی و تاکتیک حزب در رابطه‌ی با آن رقم می‌گیرد؟ و پس، برای دانستگی به اینکه سازمان یا شخصی دارای این یا آن ایدئولوژی، دارای مرامی کارگری هست یا نیست، از خود آن پدیده پرسیده نمی‌شود که چه مرامی دارد، بلکه رفتارها و خط‌مشی‌یی که دنبال می‌کند، به بررسی گرفته می‌شود. و پس، امید است فداپیان، به همان علت که همدی فدرت فنوی شان درباره‌ی کارگری بودن حزب فوده، دست‌کم، یک 'ادعا، است. ادعای «حزب فوده را نیز درباره‌ی این که مسلح به 'ایدئولوژی مارکسیسم است، به مثابه دلیل مستقل نکنند. آخر، میان ادعا تا واقعیت، چه بسا تفاوت‌ها و فاصله‌ها باشند، و درست از همین رو است که پرولتاریا، شناخت خود را از ادعای هیچ پدیده‌یی، نه آغاز می‌کند و نه به آن پایان می‌دهد. پرولتاریا، از واقعیت عینی، از زندگی واقعی، از رفتارها و خط‌مشی‌ها، و شناخت سازمان‌ها و شخصان را آغاز می‌کند و به انجام می‌رساند. آخر، آدمی، ولو به گونه‌یی خود به خودی، به هر روش، شناخت خود را با شرکت در پرتیک اجتماعی آغاز می‌کند. و این پرتیک اجتماعی که نخست چیزی جز فعالیت آدمی در جهت تولید مادی نیست. رفته رفته، به یک رشته آزمون‌های علمی، هرچند بسیار ابتدایی و بسیار خود به خودی نیز می‌گردد و به این ساد، معرفت آدمی و آن سکه این، چنان قطبیه است - در روند تولید مادی و نهایتاً در روند آزمون‌های علمی تکامل می‌یابد. پایه‌های ابتدایی طبقات و تقسیم جامعه به طبقات اجتماعی مسئله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، نیز به مانند چیزی از پرتیک اجتماعی، آشکار و قریح می‌شود و به ناچار، معرفت آدمی نیز که صرفاً به پرتیک اجتماعی سازماندهی نشده



مصطفی شجاعیان ◇ ۷۹

است، اولاً در جریان تولید مادی، ثانیاً در جریان آزمون‌های علمی، و ثالثاً در جریان مبارزات طبقاتی شکل می‌گیرد.^۱ و بدین‌جهت است مدام که جامعه به طبقات اجتماعی بخش‌بندی شده است، این منکشف شناخت به همین صورت باقی می‌ماند و از زمانی که پروتزی پروتزار با تقسیم طبقاتی جامعه را به نابودی گشاید، یک بار دیگر، آدمی شناخت خود را در فرآیند تولید مادی و آزمون‌های علمی تکمیل می‌بخشد.

xalvat.com

برای شناخت ریشه‌ی حزب طبقه‌ی کارگر، نیازی به آزمون‌های علمی، یعنی عملیات آزمایشگاهی بدوی و پیش‌رفته‌ی گوناگون نیست. برای این‌که دانسته شود یک سازمان سیاسی، حزب طبقه‌ی کارگر هست یا نیست، نمی‌توان از چهار تولید مادی بهره‌ی مستقیمی گرفت. فزاینده‌ی شناخت این یا آن سازمان سیاسی، برای این‌که دانسته شود که حزب طبقه‌ی کارگر هست یا نیست، به‌یمنی مبارزه‌ی طبقاتی است. به‌گفتاری دیگر، بایستی بررسی شود که حزب مورد نظر در فراگرد مبارزات طبقاتی، عملاً چه سنگری گرفته است. در این‌جا، هیچ ادعا و هیچ کلامی، هیچ خرید و پروتزی و مارکسیستی بی‌نادره در این‌جا نیز شناخت، درست بر پایه‌ی پراتیک اجتماعی، و نه ادعاها و سخنوری‌های قالبی، استوار است. در این‌جا نیز از دست‌ها، و نه از لب‌ها، بایستی پروسه‌ی معرفت را آغاز کرد و به انجام رساند.

لیکن، خط کلی عملیات یک سازمان در چه چیز آن خلاصه می‌شود؟ آیا جز این است که خط کلی و اصولی یک سازمان، همان خط مشی آن سازمان است؟ ولی یک حزب خط مشی خود را بر پایه‌ی چه ارزش‌هایی تعیین می‌کند؟ آیا جز این است که خود خط مشی یک حزب از ایدئولوژی آن حزب جان می‌گیرد؟ بسیار خوب! اما این خط مشی را در کجای حزب می‌توان یافت؟ آیا جز این است که مبارزه‌ی طبقاتی، راستای این مبارزه، خاستگاه آن، و مدقی را که تحقق می‌بخشد،

۱. مائو می‌نویسد: «صفت شناخت انسان تنها زمانی ثابت می‌شود که انسان در پروسه‌ی پراتیک اجتماعی (تولید مادی، مبارزه‌ی طبقاتی، و آزمون‌های علمی) به نتایج پیش‌بینی‌شده دست یابد.» [مائو، درباره‌ی پراتیک، ژوئیه ۱۹۳۷، آرجاپ، ص ۱۵۲]



۸۰ > دست‌کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

نمودار عینی خط مشی حزب است؟ پس، برای این‌که به مأمیت و نیادهای طبقاتی حزب توجه بی‌بربر و برای این‌که معرفت خود را از دست‌ها و نه لب‌های آن حزب گسب کنیم، لازم است که از لحاظ عینی خود عملیات مشخصی را که حزب در مراسم محرم خود انجام داده است، به بررسی گیریم. تازه گونه‌بی‌ریشی، اولاً در پی آن که حزب دارای چه خط مشی بی‌بود که در دولت آن دست به چنین حرکتی می‌زد و ثانیاً حزب دارای چه مراسم بود که بر بنیان آن چنین خط مشی بی‌ریشی گرفته بود. بهتر است فعلاً به پرونده‌ی عملیات حزب توده‌ی ایران، در همان سال‌های پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ که فداییان به آن شباهت‌هایی پروتوی دادند، پرداخته شود و این بررسی در مقاله‌ی دیگری انجام شود.^۱ و در عوض، ذکر بسته شود که سازمان چریک‌های فدایی خلق، چه مشی بی‌را برای همین حزب توده تشخیص داده است. فداییان آشکارا نوشته‌اند:

xalvat.com

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده، حزب طبقه‌ی کارگر ایران بود که... همواره عده‌ی از روشنفکران خرد و بورژوازی، رهبری آن را به تصرف خود درآورده [ص ۷۴] بودند و خط مشی آن را به انحرافات (پورتوئیستی و دنباله‌روی و غیره) کشانده بودند. [ص ۷۵]^۲

۱. این‌ها هیچ‌کدام به این معنی نیست که گفتارها و تئوری‌های حزب توده‌ی ایران، حتماً در همان سال‌های پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، تئوری‌های مارکسیستی بود، یعنی حزب از لحاظ مرئی به ایدئولوژی پروتوی مسلح بود، منتها، از لحاظ عملی کارهایش مغایر با ارزش‌های کارگری انجام می‌داد. نه حزب از لحاظ نظری نیز با مارکسیسم هم‌بستگی نداشته. ولی از لحاظ ادعا، چه؟ از لحاظ ادعا، واقع‌ترین مدعیان را از پشت می‌بست، منتها، نه از آفاق، در دوره‌های دوم و سوم عمر نیک‌بار خود. تئوری‌های توده‌پستی و مقام‌پستی آن با تئوری‌های مارکسیستی، به جای خود بررسی می‌شود.

۲. در مورد تحلیل از حزب توده نگاه کنید به جلد‌های ۲ و ۵ اسناد جنبش کمونیستی ایران: انتشارات مزدک، توضیح ناشر.

۳. کل مطلب فداییان در این زمینه این است:

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده، حزب طبقه‌ی کارگر ایران بود که به علت شرایط خاص داخلی و بین‌المللی آن دوره از تاریخ ایران، همواره عده‌ی از روشنفکران



مصطفی شجاعیان ◇ ۸۱

بدین بیان آشکارا نگریسته می شود که فداییان یادآور شده بد که:

الف - رهبری حزب همواره در دست خرد بورژوازی بود.

ب - خط مشی حزب همواره خط مشی بی اپورتونیستی بود.

پ - ولی حزب، حزب طبقه کارگر بود.^۱

xalvat.com

خرد بورژوازی، بدون این که در جریان مبارزه انقلابی طبقه کارگر، پالایش پرولتری یافته باشند، رهبری آن را به تصرف خود درآورده بودند. خط مشی آن را به انحرافات اپورتونیستی و دنباله روی و غیره کشانده بودند.

روشن است که چرا برخی عبارات این جمله از درون آن برداشته شد. زیرا:

الف - توضیح این که چه علتی باعث چه کیفیتی شده است، این حقیقت را عطف نمی کند که بالاخره آن پدیده دارای چه کیفیتی است. و پس، هر علتی باعث شده باشد که رهبری حزب خود رهبری خرد بورژوازی باشد، یک امر مطلقاً ثابت است. رهبری حزب خود، یک رهبری خرد بورژوازی بود، و در چه زمانی؟ در همان زمان و قبل از ۲۸ مرداد ۳۲.

ب - صرف نظر از این که دلت تنوریکه کلام نا چه اندازه است، باز هم این امر که بالاخره آن «عده از روشن فکران خرد بورژوازی» عملاً «پالایش پرولتری» نیافتند و در نتیجه همچنان در همان موضع خرد بورژوازی خود بر جای ماندند، مطلقاً ثابت است.

و پس برداشتن این عبارات هیچ گزندی به جان مطلب فداییان نمی زند.

پ - لیکن آن عبارات به ویژه از آن دو برداشته شدند که جمله به سرعت گوهر خود را نمایاند و واژه ها و عبارات گوناگونی آن، باعث پیچیدگی گم کننده ای روح سخن نشود. مثلاً به هر روی اگر کوچک ترین آسبی به ذات مطلب خورده است، می توان با دلیل و برهان افشا کرد.

ضمناً همین جا بایستی توضیح داد که طرز جمله بندی فداییان چنان است که گویی حزب خود مشی مشخص دیگری داشت، منتها، رهبری خرد بورژوازی آن، این خط مشی پرولتری را به انحرافات اپورتونیستی «کشانده بود». اگر سازمان فداییان چنین ادعایی را داشته باشند، آن گاه لازم است بر پایه ی دلیل و مدرک، دلایلی را مدارکی که از خود واقعیات گرفته باشند، اثبات کند که آن خط مشی پنهانی و ناشناخته ای که به تازگی از حزب خود کشف کرده اند، چیست؟ به هر روی، در سراسر این بررسی، به هیچ خط مشی نهفته ای کاری نیست و خط مشی حزب خود نیز درست همان خط مشی بی برآورد می شود که عملاً و آشکارا دنبال شد. و بنابر این، چنین «نگاشته می شود که فداییان خواسته اند بنویسند که خط مشی حزب اپورتونیستی و دنباله روانه و غیره بود، منتها بدان بیان نوشته اند که کار را به ابهام کشانده است.

اگر فداییان این ها را قبول ندارند، بسیار خوب: به گونه ی روشن، و بی هیچ پیچ و تاب، توضیح دهند.

آید آن استاد به نام دانشگاه بدخیر - که به نگه - که در کتاب درسی بسیار آموزنده اش به نام



۸۲ ◇ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

راستی را که تجزیه و تحلیل مارکسیستی یعنی همین!! آسانه است، غریبی که حزب توده، حزب طبقه‌ی کارگر ایران بود، حای چون و چرا نداشت. این یک حقیقت مطلق است. منتها، این حقیقت مطلق، از دو نیم حقیقت مطلق دیگر ترکیب شده است. نخست این که این حزب کارگری همواره از سوی روشنفکران خرمه‌پوز و ازین رهبری می‌شد. و دوم این که خط مشی همین حزب کارگری، همواره اپورتونیستی بود.^۱

آیا سازمان فداییان به راستی می‌فهمد که چه می‌گوید؟ آخر حزبی که خط مشی

xalvat.com

۱- اصول علوم ادبی نوشت:

درخاشاء شخصاً دیکتاتور بود ولی به دموکراسی خیلی احترام می‌گذاشت. آیا شوربین‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق، از این مجتهدین تقلید می‌کنند؟ این حال است که از خاطره‌ی که از یکی از بحث‌هایی که با شهید پای‌مرده حسین ظریفی به یاد دارم، یاد شود: دو سارهای پس از ۲۲ که یک بار با حسن بخش درباره‌ی حزب توده در میان بود، حسن گفت:

«حزب توده، حزبی اپورتونیستی بود، منتها خط مشی آن کمونیستی بود. ما اگر مقصودت این است که اگر کسی بخواهد تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی را در ایران بنویسد، ناچار است از حزب توده نیز در همین روند یاد کند. من حرف تو را می‌پذیرم، منتها با این شرط که به ویژه یاد کند که این حزب که دحل کارانه خود را به طبقه‌ی کارگر قالب زد، جنبش کمونیستی و کارگری و ضداستعماری و ملی ایران را تا اینجا که می‌توانست به ناکامی و شکست کشاند.

بند! با عده‌ی این‌ها، هر چند حزب توده، حزبی اپورتونیستی بود، با این همه، خط مشی آن کارگری بود.

این گفت‌وگو با همین مضمون، چنان که خاصیت بحث است، چندین بار تکرار شد. و این کم‌ترین که از آغاز اساساً حالیوم نشده بود که همین چه می‌گوید، رقت‌رفته، دست‌گیرم شد و به ناچار پرسیدم:

«حسن، می‌دانی چه می‌گویم؟ حزب اپورتونیستی بود ولی خط مشی کارگری داشت، یعنی چه؟ اصلاً بگو ببینم به چه چیز خط مشی و به چه بدیده‌ی حزب می‌گویم؟

اینگه، سازمان چریک‌های فدایی خلق، گوین بدین خیال که فرآیند هر نادرستی را واردند کنیم درست می‌شود. حزب اپورتونیستی و خط مشی کارگری را واردند کرده و به خط مشی اپورتونیستی و حزب کارگری بدل کرده، نادرست شود. این حاضر و ما پیش ترها برای فداییان تعریف شده بود.



مصطفی شجاعیان ۸۴

آن امروز نویسنده و رهبری آن خردمند بورژوازی است. دیگر کارگری بودن آن در چیست؟ آیا همین اندازه که آن حزب مشی کارگری را در خود نگرفته باشد، برای تعیین ماهیت طبقاتی آن به مثابه حزبی کارگری، شرطی کافی است؟ اگر چنین معیاری پذیرفته شود، پس، اگر کسی بگوید ارتش شاهنشاهی ایران یک ارتش خلقی است، منتها، به علت «وضع و احزاب» داخلی و بین‌المللی این دوره از تاریخ ایران، رهبری آن همواره دست ارتجاع - استعمار، و خط مشی آن ضد خلقی است، آن وقت آیا فداپیان می‌توانند چنین شیوهی استدلالی را که موبه‌مور هستی بر ارکان استدلال خودشان است، پاوه بمانند؟ آیا همین اندازه که عناصری صادق و انقلابیونی برجسته و کمونیست‌هایی صلیق و پرانیسین‌های انقلابی و عانی را حزب تحت رهبری استراتژیک خود به کار گرفته است، برای این که آن حزب را حزبی کارگری ارزیابی کرد، پس است؟ اگر چنین است، پس چرا گاهی جامعه را کمونیستی برآورد نکنیم؟

و گذشته از همه این‌ها، به عنوان یک سازمان، به مانند یک واحد ارگانیک، به مثابه یک پدیده‌ی واحد که سیر و پروسه‌ی ویژه‌ی خود را دارد، تازه دانسته نیست که باپشتی کدامین یک از این دو داوری را داوری حقیقی سازمان چریک‌های فدایی خلق گرفت.

حزب توده که در حیات خود حتی لحظه‌ای هم نتوانسته بود نمونه‌ای از یک حزب کمونیست باشد، حالا سازمان‌هایش از هم پاشیده، عناصر فداکارش سرگروب شده و رهبریان خبیث‌کارش فواری بودند. ام، احمدزاده، مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک، انتشارات جنبه ملّی، ج. م. - ص ۱۶۰

xalvat.com

د. شهید احمدزاده در همین کتاب اظهار نظرهایی دیگر نیز دارد مثلاً: «اما متأسفانه خلق ما فاقد چنین سازمانی [پرولتری] بود و رهبری حزب توده، که فقط کاریکاتوری بود از یک حزب مارکسیست - لنینیست، تنها توانست عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلاخان



۸۴ ◇ دست‌کم انتقاد مارکسیستی را نگذاریم

تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده، حزب طبقه‌ی کارگر ایران بود. (پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده ص ۱۴)

اگر نمایان نظر پیشین خود را سکه صد درصد درست بود - عرض کرده‌اند و اگر نمایان اینک نظری صد درصد مغیر آنرا سکه صد درصد هم غلط است - پذیرفته‌اند، به جای خود، ولی آیا دست کم بنیستی ضمیمه انتقاد از خود، آشکارا و بومست‌کننده‌ی، اولاً این تغییر نظر خود را به ثورده‌ها و به تاریخ یادآور شوند و ثانیاً دلائلی را که باعث این تغییر شده است، بازگویند؟ هر آینه بدون انتقاد از خود آشکارا بر آشکنی نظری چندیدی علام شده، چنان که گویی بیسلی ترا اساس نظری دیگری در کار نبوده است، آیا بدیهی نیست که چنین شیوه‌ی بی پایه‌ی اداس‌های کارگری - انقلابی - مارکسیستی، به معنی دقیق کلام، یعنی مناسبت‌مانی؟ و آیا این حق حق هست به نیست که به درستی بدانند که سازمان نمایان بر بنیاد چه پژوهش‌های تازه و چه دلائل تعیین‌کننده‌ی تریس، که همگی بر اساس عملیات مشخص حزب توده و واقعیات عینی و پراتیک اجتماعی آن حزب ت فیه در ۲۸ مرداد ۳۲ استوار باشند، به این نتیجه رسیده است که حزب توده، با جمعی خط مشی اپردتویستی و همعی رهبری خردمورزدانی اش، معیذا حزب طبقه‌ی کارگر بود؟

xalvat.com

من با بسیاری گفت‌وگو کرده‌ام

و عقاید بسیاری را به دقت گوش داده‌ام

و از بسیاری دریاری خیلی از آن عقاید شنیده‌ام که

این عقیده یقین محض است!

ولی به هنگام بازگشت، جز آن چه گفته بودند، می‌گفتند،

و درباره عقیده‌ی تازه نیز می‌گفتند:

به بیان ساده‌تر... (ص ۱۹، ۲۰، ۲۱) با «اگر در ضمن ابام (سال‌های ۶۰) مرزبندی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف، و ریز یونیسم و اپردتویسم از طرف دیگر، در منبایس بین‌المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی عوجیه سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود.» (ص ۲۶، ۲۷، همان کتاب)، [یاده‌تشد زیراستار مزدک]



مصطفی شجاعیان ◇ ۸۵

این، یقین محض است! xalvat.com

آن‌گاه با خود گفتم: از میان خمعی یقین‌ها

یقین‌تر از همه، دشمنی است!

ایرینوئست برشته، آدم آدم است، ترجمه شریف لنگوتی، انتشارات خوارزمی،

تهران، ص ۱۱۰-۱۱۱

در پایان این شماره به‌ویژه واجب است از سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق پرسیده شود که دو کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و در آن روز ظلمانی ضدانقلابی، چه رازی نهفته بود که در عرض چند ساعت یک حزب کارگری را به حزبی اپورتونیستی تحوّل مستحاله داد؟ مگر می‌شود حزبی به مدت دوازده سال، حزب طبقه‌ی کارگر باشد، و در عرض چند ساعت به حزبی اپورتونیستی بدل شود؟ آیا این است شیوه‌ی تحلیلی مارکسیستی پروسه‌ها؟ و تازه پرسید نیست که کودتا نسبت به حزب، عاملی داخلی، یا خارجی، کدامین یک بود؟ آیا جز این است که کودتای انگلیس - ایرانج - آمریکا در ۲۸ مرداد ۳۲، نسبت به حزب بوده، در حکم عاملی خارجی بوده؟ بسیار خوب! پس، پرسید نیست که به عنوان اساس تغییر، چه عاملی داخلی در حزب وجود داشت که به کودتا که در نقش عاملی خارجی، صرفاً می‌توانست شرط این استعاله باشد، بدان سان، و فقط بدان سان اثر گذارد که حزب را چنان پهنه‌ییر آشکارا اپورتونیستی آفتابی کند؟

چنین پیدااست که برای فداییان دو حزب بوده و دو خط مشی حزب بوده، وجود دارد، یکی حزب توددیی که حزب طبقه‌ی کارگر بود، متنها رهبری آن را همواره عده‌یی از روشنفکران خردوبورژوازی به تصمصفده درآورده بودند و خط مشی آن را به انحرافات اپورتونیستی «کشانده» بودند، و یکی دیگر حزب توددیین که به‌چنان حزب طبقه‌ی کارگر بود، بی‌آن‌که رهبری آن همواره در تصمصف عده‌یی از روشنفکران خردوبورژوازی و بی‌آن‌که خط مشی آن آلوده به انحرافات اپورتونیستی باشد، ولی راز کار این‌جا است که در جهانی واقعی، در تاریخ، در زندگی عینی و ملموسی که سبزه‌های عادی و معمولی در آن سیر می‌کنند، یک و فقط یک حزب



۸۶ ◇ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگذاریم

نمود وجود داشت و وجود دارد و آن هم همان حزب نوردی که همان حد از روشن فکران خرد برزوا، آنرا به آن نهاد و دیگری آنها را بیاد در دجیت داشتند و آن هم همان حزب نوردی که هیچ خط مشی دیگری نداشت. جز همان خط مشی اینزولونیستی و دیالکترالیه بی که عملاً و در همین زندگی ملموس و عیان و قعی دنبال کرد، به هر روز آن حزب نوردی اقتضای و آن خط مشی سری که عیان در عالم تصویر است سرشار از بخارات جادویی افروزه اند، هیچ واقعیت تاریخی و عینی ندارد و سرپا ساخته‌ی بندهای و می خود آید است.

سرباز

xalvat.com

نیمه‌ی یکم بهمن ماه ۱۳۵۴



۳. چنین پیداست که سازمان چریک‌های فدایی خلق مدهی شالوده‌ی «دوری خود را با مصالح یک «فرهنگ‌سازی» بالا برده است. زیرا پس از آن‌چه یاد شد، بلافاصله می‌نویسد:

xalvat.com

البته این موفقیت را کمابیش احزاب کمونیستی دیگر چندان نیز داشته‌اند. مانند حزب کمونیست چین در زمان چن دوسو و وان‌مین و غیره. اما در آن زمان، اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران فرصت آن را نداد که این حزب [نوده] در جریان مبارزات انقلابی خلق و روش سیاسی نوده‌ها، مورد تصفیه قرار گیرد و حرکت امواج پرولتری، ایدئولوژی‌ها و خط مشی‌های خود، بورژوازی را نابود کرده و عده‌ی اصلاح‌ناپذیری از روشن‌فکران خرده‌بورژوازی را از حزب بیرون ببرد. (ص ۱۵)

رئیتی را که باجستی خلاء مارکسیسم در جامعه‌ی چه پیدادی کند که اولاً سازمانی که به یک‌بار خود را «کمونیست» می‌نامد، در عین حال به خود اجازه دهد که یک چنین فرهنگ‌سازی خشکی را چنانچه استنتاج از واقعیات ملموس کند و ثانیاً با بدستگی باید که برای تحلیل نادرستی یک چنین شیوه‌ی نامارکسیستی عمیقی، استدلال شود، و تازه با این نگرانی خورنده که چه بسا نه تنها پذیرفته نشود بلکه به نراء و اقسام افترها و بدگویی‌های سنجیده نیز بگردد. با این وصف، هیچ راه دیگری هو جز این نیست که بسته به وسع خود در راه پاکیزگی آرمان پرولتری و شیوه‌های مارکسیستی کوشید، و بر تمامی کهکشان‌ها نیز به رنگار بر اما تو پستان‌های گونه به گونه‌ی به خود برخیزند. به هر رو:

باید به فرهنگ‌سازی شیوه‌ی استدلال مارکسیستی نیست. مارکسیسم از خود واقعیات آمار به معرفت و استدلال می‌گذرد برای این که اثبات یا نفی شود که حزب نوده‌ی ایران حزب طبقه‌ی کارگر بود یا نبود، یک داد و مطلقاً یک راه بنیادین و مارکسیستی وجود دارد: بررسی عملیات مشخص حزب در دوره مبارزه‌ی طبقاتی



۸۸. دست کم انتقاد مارکسیستی را نگذاریم

xalvat.com

که چیزی جز بازتاب خط مشی و ایدئولوژی حزب نیست. این، تمامی شانوده و تمامی مسئولان بنده بررسی است؛ این، جانی بررسی است، هرچه پس از این انجام شود - که البته می تواند و می باید - هم انجام شود و پرداخت و روگری^۱ ارزش و خوش نما کردن ساختمان است. و پس، اگر سازمان فداییان بخواند به شیوهی مارکسیستی استدلال کند، پیش و پیش از خروجی می بایستی به خود واقعیات، به خود عملیات حزب توجه پردازد و نشان دهد که چگونه آن قضایات، عملیاتی کارگری بودند. به ویژه که فریته سازی شیوهی یک دست نامارکسیستی است، به طوری که اگر خواسته نشود که این روش را به گونه یی طبقاتی و ایدئولوژیک شناسایی کرد، تازه بایستی گفت که فریته سازی روشی بدوی و بیابانی برای شناخت است. و چرا؟ از آن رو که زندگی بیابانی و ابتدایی چون دارای معیارها و ضوابط علمی اصولی نیست، ناگزیر با شباهت ها و فریته ها به شناسایی امور می پردازد. حال آنکه، مارکسیسم، هم چنین یعنی سپری شدن شیوه های بدوی و پیشرفته کومی.

ب - پرسید نیست که آیا فداییان عمیقاً باور دارند که عوامل داخلی اساسی در تغییر و عوامل خارجی، شرط تغییر است. یا نه؟ به هر رو، گفت و گو ندارد که این امر یک اصل دیالکتیکی^۲ و حتماً جای دیالکتیک است.^۳ پس، بنا به این دسته ی دیالکتیک^۴ می بایستی یک رشته عوامل و یا یک عامل بیادین در اساس حزب بوده یا حزب کمونیست چنین فرق داشته باشد، که سرانجام حزب بوده به عنوان یک سدی تعریف اپروتونیستی خود رسید و حزب کمونیست چنین توانست بر

۱- روکاری، به معنی دنباله ی تزئینی سفت کاری و زیرکاری است؛ و نه به معنی روبه کاری، یعنی کارهای سطحی.

۲- دیالکتیک ماتریالیستی بر آن است که هلال خارجی شرط تحول و علل داخلی اساسی تحول اند، و در همین این که هلال خارجی به وسیله ی علل داخلی مؤثر واقع می شوند. [مائو: درباره ی تضاد، ص ۲۷۸]

۳- قانون تضاد ذاتی... برده ها... اساسی ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی است... لنین این قانون را اغلب جوهر دیالکتیک... می نامید. [مائو: «ک»، ص ۴۷۳]

۴- لنین در اثر خود به نام درباره ی مسئله ی دیالکتیک می گوید: «درگاه شدن یک واحد کل و معرفت بر اجزاء تضادش، جوهر و اساس دیالکتیک» [ص ۲۲۳] را می سازد.



مصطفی شجاعیان ◀ ۸۹

بیماری های درونیش چیره شود، نباید؟ آیا بر بنیاد این «جوهر دیالکتیک» جز این است که ساحران انقلابی «کارگری حزب کمونیست چین» یا توجه به انحرافات زمانی چن دوسیر و وان مین و غیره، در سانس از آن رو انجام شد که گوهر آن سازمان، کارگری بود؟ منتها، به عنوان یک عارضه دچار برخی بیماری های ناکارگری و احیاناً ضدکارگری شده بود؟ و پس، در کردار نیز توانست بر آن بیماری ها پیش غلبه کند؟ و در عوض آیا جز این است که نهاد های حزب نوده، عملاً خرد و پرزواایی و اپورتونیستی بود، و بر نتیجه، پایه پای رشد حوادث و «توانستن» میدن نیرو طبقاتی، این ذات اپورتونیستی - که همواره کوشش می کرد، از فرصت های، بسیار مساعدی که اوضاع و احوال داخلی و بین المللی، نصیبش کرده بود، حداکثر بهره را برای استنثار خود بگیرد، و گرفت - به گند محتوم خود در سانس، تا آنجا که حتی سازمانی چریک های فدایی خلق هم حاضر نیست ماهیت این حزب را از سال های پس از ۲۸ مرداد ۳۴ تا به اکنون، به مانند ماهیتی کارگری بپذیرد؟

پ - این تجزیه تحلیل انقلابی، کارگری نیست که عمدهی استخوان بندی آن را برای تبیین شدن یا نشدن این یا آن امر، اوضاع و احوال داخلی و بین المللی و فرصت های گوناگون تشکیل دهند، این، نه همهی قضیه و نه حتی بخش مهم آن است که اوضاع و احوال داخلی و بین المللی چه فرصت هایی را در اختیار حزب پرولتری گذاشتند یا نگذاشتند. اصلاً قضیه این جا است که با توجه به همهی اوضاع و احوال داخلی و بین المللی، به هر دو، خود حزب چه کرد؟ [الچار گفته نمی شود که خود حزب چگونه به پیروزی رسید، گفته می شود چه کرد؟] مفهوم می به ضرب ثعلب درآمده است که اشت کردن در جهت جریانی آب، از ماهی مرده نیز بر می آید، اگر اوضاع و احوال داخلی و بین المللی به گونه ای رایگان به یکباره مساعد نباشند، که دیگر نقش حزب در چیست؟ که دیگر نقش فعال و تغییر دهندهی «سان» سازمان سیاسی طبقاتی کارگر کدام است؟

xalvat.com

اصطلاح «داخلی و بین المللی» را فداییان خیلی نادوست به کار می برند. بخت مشخصی که در پاسخ نامه ی سازمان فداییان مطرح است، توضیح این مسئله نیست



۹۰. دیندارکم انتقاد مارکسیستی را ننگشیم

که چیرا «خلق» و «طبقه‌ی کارگر» ایران نتوانست بر ارتجاع - استعمار چیرا، پیروزی یابد؟ در این جا، بعد از بررسی همین دامنه‌ی گسترده‌ی یادشود، و نباید هم آن را کثرت‌پوی گشت داد. بررسی مشخصی که اینک در دست است، خود حزب توده‌ی ایران است.

xalvat.com

سنتز عام جامعه‌ی جهانی، سنتزی پیچیده و ملامتان از سنتزهای کوچک و بزرگ دیگری است. در این جا کوشش می‌شود که این سنتز گل را صرفاً از یک زاویه، و آن هم از زاویه‌ی که با بررسی‌های کنونی خوانایی دارد، شکافت:

در سنتز علم جامعه‌ی جهانی، جامعه‌ی ایران نیز محور ویژه‌ی خود را دارد. و پس، می‌توان و می‌باید به مانند یک سنتز مشخص با آن برخورد کرد. در این محدوده است که برای تحلیل شدن یا نشدن این یا آن امر در جامعه، می‌توان و می‌باید به عوامل درونی کلی جامعه، به مانند عوامل داخلی و به دیگر عوامل جهانی، به مانند عوامل خارجی، برخورد کرد. لیکن، سنتز جامعه‌ی ایران نیز به سهم خود، سنتزی پیچیده و آکنده از سنتزهای کوچک و بزرگ دیگری است که هر یک از آن‌ها نیز، به سهم خود، محور ویژه‌ی خود را دارند. و پس، می‌توان و می‌باید با آن‌ها نیز، به هنگام خود، به مانند سنتزهای مشخص در مورد و به بررسی‌شان گرفت. یکی از آن‌ها طبقه است. یکی دیگر سازمان سیاسی طبقه، حزب است. بر گمان، همگی این سنتزهای جزئی بزرگ و کوچک، در رابطه‌ی متقابل با سنتز کلی و کلی، و با کلی‌ترین سنتزها، یعنی «جهش»، قرار دارند. ولی این واقعیت باعث آن نمی‌شود که هر یک از آن‌ها نیز در عین حال نمود ویژه‌ی خود را که گویا بود متغیلاً مستقلانه‌ی آن‌ها است، نداشته باشند. و درست به همین دلیل، ضمن وحدت در الکتیکی، با تمایز خود، در کثرت دیالکتیکی با همین گل نیز به سر آورند. سخن کوتاه: آن‌گاه که پای تحلیل مشخص، مثلاً حزب، در میان است، آن‌گاه، پای تحلیل مشخص جزئی از سنتز کلی جامعه‌ی داخلی و جهانی در میان است، و پس لازم می‌آید که عوامل درونی خود این جزء، یعنی عوامل درونی خود این حزب، را به مانند عوامل درونی، و آن چه در بیرون از آن جاری دارد، به مثابه عوامل بیرونی گرفت. هر چه جز



مصطفی شجاعیان ◇ ۹۱

این دوری از جوهر و هسته‌ی دیالکتیک، پشت‌پازانه‌ی آگه‌بند و یا بی‌خودانه به جان دیالکتیک است. بدین سان، یک دوراچه‌ی نهایی، و فقط یک دوراچه‌ی نهایی باقی می‌ماند و بایستی فقط یکی از این دو راه را به مانع زاهی پیاده‌ی برگزیده:

آیا عواملی درونی خود حزب توده‌ی ایران بودند که به اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی فرصت دادند تا بدان سان، و فقط بدان سان در حزب مؤثر واقع شوند؟ یا به‌عکس؟ و روشن است که هر اثر متقابل، صرفاً پس از تعیین تکلیف نسبت به این دو راه، قابل بررسی است.

موضع‌گیری در کنار هر یک از این دو پرسش، موضع‌گیری در کنار یک ایدئولوژی و جهان‌بینی مشخص است: یا مارکسیستی و کارگری، و یا نامارکسیستی و ناکارگری!

xalvat.com

و سنگرم مارکسیسم در برابر این سوالات درونی بسیار صریح و بسیار قاطع است:

حزب توده‌ی ایران، همواره بر بنیاد نهادهای طبقاتی که همانا عوامل درونیش به شمار می‌آیند، به هر فرصت و هر اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی بی‌جهت داد تا بدین یا بدان سان مؤثر در رابطه با همین بحث و آن شیوه‌ی استدلالی که سازمان چریک‌های فدایی خلق پیش‌گرفته‌ست، اگر کسی بگوید: «کل جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی کمونیستی بوده، منتها، اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی فرصت آن را نداد که این جامعه در جریان مبارزات انقلابی خلق و رشد سیاسی بوده‌ها مورد تسلیم قرار گیرد و حرکت امواج مبارزات پرولتری، ایدئولوژی‌ها و خط مشی‌های خیره‌ی بورژوازی را نابود کرده و عده‌ی صلاح‌ناپذیر را از جامعه بیرون ریزد آن‌گاه، فداییان چه پاسخی خواهند داد؟ حال آن‌که رکنارگی این طور استدلال با رکنارگی طور استدلالی خود فداییان هم‌مایه‌ست.

مسئله‌ی حزب توده، مسئله‌ی بیرون‌ریختن عده‌ی بورژوازیست اصلاح‌ناپذیر نبود، از این شکلی نیست که حزب توده، هم از عده‌ی خلقی، عده‌ی که صمیمانه به توده‌ی می‌سوزاندند، و هم از عده‌ی شیاد و محافظه‌کار و نوکر صفت و



۹۴ ◇ دستورکم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

ایورتونیست و حتماً خائن تمام عیار تشکیل شده بود. ونی ریشه‌ی قضیه این جا است که حزب در حقیقت حزب همین ایورتونیست‌ها و ضد رنگان بود و بازگویی حزب از دوست‌دوستان ساده‌دل خلق نیز عملی عمیقاً ایورتونیستی و مزدورانه بود. با این همه، چنین حزبی - هم چون هر پایداری دیگری - نمی‌توانست جلادانه در چنین بالانسی از عناصر پاک‌دل و میه‌دل، از عناصر خلقی و ایورتونیستی باقی بماند و جلاد می‌شود که این بالانسی به تعادل برسد. و رسیدن گویه‌های ۲۸ مرداد و ترکش آن، حزب را از چنین موقعیت درگانه‌ی بیرون کشید. حزب بیگانه شد. ولی، ایورتونیستی بیگانه. و چرا؟ زیرا به گره‌ی ایورتونیستی بود. بدین سازه آن دهدهی اصلاح‌ناپذیر، از حزب بیرون ریخته شدند. ولی این عده‌ی اصلاح‌ناپذیر، همان عده‌ی پاک‌دل و وفاداری بودند که زه‌گم‌کرده و خونی‌ناور، خود را تحت رهبری استراتژی‌یکو حزب سپرده بودند. و درست در حزب بوده‌اند این دهل‌کاران و دنیا‌عروان نبودند که بیگانه بودند، این یک رنگان و پاک باخشان ساده‌اندیش و گم‌گشته بودند که بیگانه بودند. و پس، شکفت نیست اگر همین‌ها نیز تصفیه شده باشند.

نته - شیوه‌ی داری سیستمی و سازمانی را به مثابه یک شیوه‌ی صحیح داری، باید پذیرفت و یا باید پذیرفت. مارکسیسم شیوه‌ی سیستمی و سازمانی را به مانند شیوه‌ی درست برای داری پذیرفته است. و بر بنیاد همین شیوه‌ی قضاوت سیستمی است که طبقه‌ی کارگر خود را دچار سرگردانی نمی‌کند و از خرده‌کاری‌ها و سرگشتگی در خرده‌ریزها می‌پرهیزد به هر دو، به عنوان یک روش، که ولو نه مطلقاً، در عرض روی هم رفته، از خطاها و سرگردانی‌ها پیش‌گیری می‌کند. روش داری سیستمی، روشی مطلوب است. و روش داری سیستمی می‌آموزد که برای قضاوت درباره‌ی یک ارگان، نخست بایستی خود را بدان جا گذاشت که ماهیت روابط و کیفیت طبقاتی آن را شناخت. اگرگاه چنین نهادی شناخته شد، آن‌گاه می‌توان بدون نگرانی از وجود برخی اجزاء درونی آن، درباره‌ی آن داری کرد. زیرا این اجزای پراکنده، و این خرده‌ریزهای درونی، در تعیین ماهیت کنونی پدیده به اندازه‌ی ماهیتی که بایستی آن پدیده را بنا به همان ماهیت معرفی کرد، نقشی تعیین‌کننده ندارند و ولو



مصطفی شاعیان ◇ ۹۳

اینکه از لحاظ کمی نیز قابل توجه باشند، باز هم از لحاظ ماهوی و نقشی که در تبیین کیفیت آن ارگان و روابط مشخص و موجود دارند، جزو خرد در بر به شمار می آیند.

مثالی زده شود:

بر پایه‌ی یک رشته تجزیه و تحلیل های ماتریالیستی دیالکتیکی به این جا می رسیم که برای مثال ارتش شاهنشاهی ایران یک ارتش ضد خلقی است، زیرا رهبری و خط مشی آن ضد خلقی است. حال شیوه‌ی دایره‌ی سیستمی اجازه می دهند که هر رفتار و هر مشخصه‌ی دیگری از این دستگاه و ارتشی را، با دارای ریشه‌ها و جهاتی ضد انقلابی به شمار آورد و یا جزو خرد در بر ها گذاشت، ولو اینکه آن رفتارها ظاهراً ضد انقلابی احساس نشوند و ولو این که نیروی سرپاوان و درجه داران و خنا خیزان سازمان ارتش شاهنشاهی را عناصر کارگر و دهقان و به عناصری یا منشاء کارگری و دهقانی تشکیل داده باشند. بنا به روش دایره‌ی سازمانی، این شیوه، هر چند از لحاظ کمی سخت چشم گیر و بسیار زیاد است، لیکن از لحاظ نقشی که در سازمان ارتش دارد، جزو خرد در بر شمرده می شود. و چرا؟ زیرا، این کمیت نیروی سرپاوان نیست که مهر خاصه‌ی طبقاتی خود را به سازمان ارتش می زند، این کیفیت سازمانی ارتش است که مهر ضد انقلابی خود را به سرپایای خود زده است و بدین سان از عناصر کارگر و دهقان را نیز در استای ماهیت ضد انقلابی خود به کار می کشد.

xalvat.com

و مثالی دیگر:

سیستم و رژیم حاکم بر ایران، و با سازمان اجتماعی ایران، سازمانی ارتجاعی - استعماری است. سازمانی ارتجاعی - وابسته است، و چرا؟ زیرا این وجه غالب استوار جامعه‌ی کنونی است. زیرا، رهبری و خط مشی غالب سازمان اجتماعی موجود، رهبری و خط مشی ارتجاعی - وابسته است. حال، دیگر این واقعیات که جامعه‌ی ایران سرشار از کارگر و دهقان و انواع گونه به گونه‌ی رنجبران و ستم کشان است، هیچ اثر تعیین کننده‌ی در این دایره‌ی سیستمی ندارد. این ها هم همگی و تبعیت از ولی این واقعیات، ماهیت سازمان اجتماعی موجود ایران را عوض



۹۴ ◊ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگذاریم

می‌کنند و در نتیجه دوزی مارکسیستی را در زمینه‌ی اینجایی - وابسته دانستن روابط موجود، هیچ تغییر کیفی نمی‌دهند.

xalvat.com

نبشته این واقعیات از زاویه‌ی دیگری، و فقط از زاویه‌ی دیگری، می‌آموزند که چنین تعادلی که در یک سوی آن ستم‌گران و بهره‌کشان، و در سوی دیگر آن ستم‌کشان و بهره‌دهان قرار دارند، یک تعادل منحل و شکننده است. ولی تحقق این شکست به معنی آن است که کلی چنین سازمانی بایستی نابود شود و هیچ‌گونه تصفیه‌یی که در خلال آن عده‌یی اصلاح‌ناپذیر بیرون ریخته شوند. دوزی اصلی درد نیست، و سرایا اصلاح‌گری و رفومبسم است. و به هر رو، این‌ها مطالب دیگری هستند و بایستی با موضوع مشخصی که مورد بررسی است، نااطمی‌هایی کرد.

حالا، اگر حزب بوده، به مانند یک سازمان، حزب طبقه‌ی کارگر ایران نگاه داشته شود، دیگر مسئله‌ی عده‌یی اصلاح‌ناپذیر، جزو خردریزها، و آن هم جزو خرده‌ریزهایی سخت خرده‌ریز به شمار می‌آیند. و ولو این‌که حزب فوراً نتوانسته باشد این عده را تصفیه کند، به هر رو، این عده نمی‌توانند خط مشی حزب را کیفی تغییر دهند. ولی به عکس، اگر حزب بوده، به مانند یک سازمان، حزب طبقه‌ی کارگر ایران نباشد و مثلاً حزب اپردونو نیست - توکران شورومسم باشد، آنگاه هیچ عنصری صادق و انقلابی برجسته و کمونیست صلیق و پراتیسیپ فعالیت انقلابی نیز قادر نیست خط مشی چنین سازمانی را اصلاح کند و آن سازمان را به سازمانی کارگری دگروینی بخشد. در این حال، یک راه، و فقط یک راه، یعنی بخش وجود دارد. سازماندهی جداگانه و راستین حزب طبقه‌ی کارگر، در بیرون از حزب بوده، و خرد و خاکشیر کردن حزب بوده. در این حال هر گونه جهت‌گیری بری مبارزه‌ی داخلی در حزب بوده، به خاطر تصفیه‌ی آن، یک جهت‌گیری رفومبسمی است و به‌ناچار در چارچوب مشی حزب سرگردان خواهد ماند و در همین چارچوب جز مستحیل خواهد شد. و ریشه‌ی اصلی نادرستی مشی رفومبسمی، نیز دست در همین جا است.

بنابراین رده شود و از تجربیات درونی همین جامعه ناملموس تر باشد.



مصطفی شجاعیان ◇ ۹۵

جنبش معتمدی، مبارزه‌ی داخلی یا رژیم و سازمان اجتماعی حاکم را آغاز کرد. جنبش چندان دامن گرفت که حاکم آنست برجسته‌ترین نماینده‌ی خود را به ریاست دولت نیز برساند. دامنه‌ی جنبش باز هم گسترده‌تر شد. جنبش توانست هیأت دولت، فرماندهی ارتش، و بنا مقامات لشکری و کشوری را نیز به جنگ آورد. با این همه، جنبش شکست خورد. و چرا؟ زیرا شیوه‌ی مبارزه‌ی جنبش، شیوه‌ی رفومبستی و اصلاح‌گرایانه بود. جنبش می‌خواست از چارچوب همان سازمانی که قفسه تغییر کیفی آن را داشت، مبارزه با آن سازمان را سامان دهد. و چنین تغییری امکان بود. در راه پیش‌تر وجود نداشت. با رفته‌رفته جنبش خصلت پیشروانه‌ی خود را از دست بدهد و در همان روابط مستعجل شود. و با اختصاص مرفقی خود را حفظ کند و در نتیجه به مرحله‌ی برسد که تعالی آن برای سازمان موجود ناممکن شود و به اجبار جنبش را در هم کوبید. چه چیز رخ داد؟ جنبش خصالتی مرفقی خود را حفظ کرد. و در نتیجه، سازمانی ارتجاعی، وابسته‌ی حاکم، جنبش را در هم کوبید. و این است سرگذشت نخلت‌ناپذیر هرگون رفومبرم و هرگون اصلاح‌گری!

روش است که برای تغییر کیفی سازمان اجتماعی حاکم، یک راه، و فقط یک راه (برای بخش وجود داشت) دارد. و آن هم برخورد انقلابی با آنه برخوردی که خود را به صورت سازماندهی انقلابی جداگانه، به صورت جهت‌گیری اشتراک برای تهدید قهرآمیز سازمان اجتماعی پیرو نمایند می‌کند و به سرگشتگی در کور راه رفومبرم دچار نمی‌شود.

xalvat.com

سخن کوتاه حزب بوده. از لحاظ سازمانی، یک حزب کارگری نبود که هم نتوانست آن عده‌ی اصلاح‌ناپذیر را تصحیه کند و هم نتوانست آن عناصر انقلابی برجسته و کمونیست صریح و پرتیمن انقلاب را تحت رهبری سترالایک و انور توپتستی خود به کار گیرد.

ش به در تضاد میان ستوگران و ستمکشان، و اگر دقیق‌تر گفته شد در تضاد میان پروتاریا و بورژوازی، سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون پروتاریا هستی داشته باشد. حتی آنکه پروتاریا می‌تواند با بخشی سرمایه‌داری و در نتیجه می‌تواند شخصی پروتاری



۹۶. دمسٹر کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

خود، باز هم وجود داشته باشد، این است که تعادل شکننده‌ی جامعه‌ی که بر پایهٔ بهره‌دستی - بهره‌کشی استوار است، هرگز نمی‌تواند از سری وجه غالب همین روابط خرد شود، این، رسالت توده‌های زحمت‌کش و به‌ویژه پرولتاریا است که چنین سازمانی را در هم شکنند و سازمانی دیگری را که با منافع و ارزش‌هایش خواناترین درق، پدید آید و تکامل بخشد.^۱

پس، سر شناخت و دوری دوبارگی حزب شده نیز، نخست بایستی آن را به صورت یک دستگاه به صورت یک سازمان مشخص ارزیابی مارکسیستی کرده و با استنتاج از رهبری خرده‌بورژوازی و خط مشی اپروتونیستی آن نتیجه گرفت که حزب توده، یک حزب کارگری نبوده و از بیخ، ولی، در عین حال به‌خوبی به یاد داشت که یک سازمان اپروتونیستی شورویستی که به‌ناچار مزورانه‌ی پرولتری را به صدا درمی‌آورد، ناگزیر است تا به جذاب کارگران و دهقانان و انقلابیون برجسته، ولی ساده‌اندیش و خوش‌باور، به درون خود، موجودیت خود را حفظ کند، زیرا، اپروتونیزم شورویستی نمی‌تواند غشی داشته باشد، مگر توده‌های بسیار و بسیاری از انقلابیون عدلی را بفرماید، به واپسین کلام:

در تضاد اپروتونیزم شورویستی و پرولتاریا، این شورویزم است که نمی‌تواند جدا از توده‌ها و کارگران و پرچسپین‌های فعال انقلاب، ولی بیگانه خود، هستی شورویستی خود را محفوظ دارد و ناچار است آن‌ها را به درون خود بکشد، حال آنکه درست به وارونه‌ی شورویزم، این پرولتاریا است که با گسستن پرچسپین

xalvat.com

۱- پرولتاریا و ثروت، آنتی‌تزیکدیگرند، و به این عنوان، مجموعه‌ی را به وجود می‌آورند، این دو محصول از جای مالکیت خصوصی رویده‌اند، مسئله آن است که نقش هر یک از آن‌ها را در تضادی که با هم دارند، معین کنیم. (و برای این منظور) کافی نیست که بگوییم این‌ها دو جنبه‌ی یک مجموعه‌اند.

مالکیت خصوصی، به عنوان مالکیت خصوصی با ثروت، مجبور است خود را حفظ کند و از این طریق آنتی‌تز خود، یعنی پرولتاریا را نیز حفظ کند... به‌عکس، پرولتاریا، به عنوان پرولتاریا مجبور است خود را ملغی کند و از آن راه، آنتی‌تز خود، یعنی مالکیت خصوصی را هم که باعث پرولتاریا بودن او می‌شود، از میان بردارد، از لایق مارکس، خیابان‌های مقدس - ۱۸۴۵



مصطفی شماعیان ◇ ۹۲

xalvat.com

اپورتونیزم شورویستی، از خود بیگانه‌گی شورویستی خود را نمی‌کند و به هستی خود برای خود می‌رسد، گمان این‌که، حزب توده‌ی اپورتونیستی - نوگر، تا آن‌زمان - یعنی به‌ویژه تا قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ - که توانسته بود به قریب نیروهای فراوانی از کارگران و دهقانان و دوست‌داران پاک‌ان و ساده‌دلانش خلق، برای خود کپیایی دست و پا کنده‌گر و بی‌بی داشت و به‌گونه‌یی بسیار مؤثر خاک در چشم توده‌ها و جنبش‌های ملی و ضد استعماری می‌پاشید، ولی پس از ۲۸ مرداد و به‌ویژه پس از سقوط شورویزم - که لحظه‌ی نهایی و نقطه‌ی چرخش و پسین‌ان را پاشی در افندی یکپارچه‌ی فروزش اسلحه از سوی شوروی به ضد انقلاب ایران ارزیابی کرد - رنگ کارش به آنجا کشیده است که حتا به گفته‌ی نمایان دیگر از حزب توده‌ی ایران چیزی جز ته‌مانده‌ی بقایای [مهاجر] رهبران حزب توده باقی نمانده است.

ج - با این همه، خطا، و آن هم خطایی سخت بنیادی است اگر پنداشته شود که زوال سازمانی حزب توده‌ی ایران، به معنی زوال اپورتونیزم به‌طور کلی، در جنبش کارگری و توده‌یی ایران است؛ طرز تفکری که حزب توده به جای گذاشته است، به مثابه یک جریان فکری، صدمه و غزار به مملکت و صدمه بار و هزار بار سخت‌تر از قدرت سازمانی حزب توده است. و پس، اگر قرار است به‌راستی - که قرار است به‌راستی - با حزب توده مبارزه شود، به هیچ رو نیامستی به مبارزه با قدرت سازمانی حزب توده قناعت شود. زیرا، چنین قدرتی دیگر به دم‌دمه‌های پایان خود رسیده و تیزی به لشکریایی در برابر آن نیست، آن‌چه به‌ویژه ضروری است، پیکار با توده‌ایزم، به مثابه یک جریان فکری اپورتونیستی - نوگر - پلیسی - شورویستی است که رفته‌اند خود را با رنگ خود ساخته‌ی شبه‌مارکسیستی لعاب داده است، و همین مرده‌ریگی شوم است که هنوز با جان‌سختی فساد انگیز و ناهم‌گونی، به روی هم‌رفته‌ی جنبش انقلابی کنونی نیز سازه‌ی ظلمانی خود را نهاده است. توده‌ایزم بر اسلحه، عنداللزوم می‌تواند به توده‌ایزم مسلح نیز بدل شود، پس آن‌که حزب توده هرگز جنگی نزار به دست گیرد، بگذارد، دست‌کم تا آن اندازه ضراحت خود را به کار انداخت و گفت: بسیاری از شیوه‌ها و تئوری‌های چریک‌های فدایی



۹۸. دست‌رکم انتقاد ما را کسی نمی‌تواند تکثیر

خلوت و منجمله شیوهی بررسی حزب توده و تئوری حزب کارگری، رهبری خرده‌بوروازی، خط‌مشی اپوزیونیستی، یک شیوه و یک تئوری توده‌ایستی تمام و کمال است. و ما سازمان فداییان تمامی جبهه‌های مبارزاتی خود را تخلیه کند و همگی توانی خود را برای نابودی حزب توده و با به گفته‌ی خردشان، بقایای مهاجران ایران حزب توده به کار اندازد. سخن کوتاه دیگریست مبارزه با حزب توده از مبارزه با سازمان آن جدا شده است: دیریست مبارزه با حزب توده، به مبارزه با طرز تفکر توده‌ایستی، به مبارزه با توده‌بزم و به ویژه به مبارزه با شورویزم بدل شده است. و پس، هرگونه طفره از چنین پیگیری و در عرض خود را سرگرم آشپزگشایی و تیره با سازمان حزب توده و بلقورات نه‌مانده‌ی مهاجران، که دیگر بتدریج لاشه‌ی فاسدش در حال پاشیدگی نهایی است، از یک سو گوازی زندگی در همان فضای توده‌ایستی است و از سوی دیگر تیره در تابیگی افکندن و شمشیر به سایه زدن است.

xalvat.com

چ - چنین پیدا است که سازمانی هر یک‌های فدایی خلق توجه ندارد که وقتی برای انجام نشدن این یا آن امر توضیح داده می‌شود و عطفی که باعث چنین نشدنی شد، شمرده می‌شود، نتیجه‌ی حاصلی منطقی عمده‌ی این توضیحات نیز می‌بایستی این باشد که پس، آن امر به وقوع نپیوست. به گفتاری دیگر: موضوع مادی مشخصی که مورد مطالعه است، این است که چرا فلان امر انجام نشد. حال، عطفی که موجب شدند تا آن امر انجام نشود، توضیح داده می‌شود. بسیار خوب! ولی آیا نتیجه‌ی منطقی عمده‌ی این توضیحات، تازه، این است که آن امر انجام شده بود؟ مسلماً نه! ولی سازمان فداییان درست همین مسئله را به مسئله‌ی آری، تراوده‌اند. چگونه؟ نگرینسته شود!

چنان که در آغاز همین شماره خوانده شد، سازمان فداییان، نخست حزب توده‌ی ایران را با حزب کمونیست چین مقایسه می‌کند و یادآور می‌شود که چگونه حزب کمونیست چین نیز روزگاری دچار انحرافات اپوزیونیستی بود و سپس توانست بر این بیماری خود غلبه کند. و درست در همین جاست که ضمناً توضیح



مصطفی شماعیان ◊ ۹۹

می‌دهد که دنیا، اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران فرصت آن را نداده که حزب [نوده]، مورد تصفیه قرار گیرد و... باید تئوریزی‌ها و خط مشی‌های خرد بورژوازی [آ] نابود [شود] و عده‌ای اصلاح‌ناپذیری از روشن‌فکران خرد بورژوا... [که] دهنی آلوده در دست داشتند! بیرون ریخته شوند. بسیار خوب! پس، همه‌ی این‌ها توضیحاتی بود برای این‌که چه عملی باعث شد که حزب نویدی ایران در همان 'تئوریزی‌ها و خط مشی‌های خرد بورژوازی' جاودانه زمین گیر شود و هرگز مورد تصفیه قرار نگیرد، و در نتیجه هرگز به حزب پرولتری بدل نشود، ولی درست همین نتیجه است که سازمان چریک‌های فدایی خلق، حتی از مبانی استدلالی خود نمی‌گیرند و درست وارونه‌ی آن را نتیجه‌گیری می‌کنند: «تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب نوید، حزب طبقه‌ی کارگر ایران بود، اخیر دربارهی چنین طرز استدلالی چه باید گفت؟ پندیده‌ی، بنابه فلان و فلان و فلان ملل، چنین و چنان شده با این وصف، بایستی همین پندیده با همان چیزی که نشد، نامید! اگر گفته شود که این‌ها پریشان‌گویی است، نه منطق، و نه منطقی صوری، آیا تصور داشت می‌رود؟ ای کاش نه! و یا درست کم، ای کاش! شاید»

xalvat.com

مهریاز

نیمه‌ی یکم بهمن ۱۳۵۲



۴- سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق، در توجیه این‌که چرا توده‌های حزب و عناصر انقلابی برجسته نتوانستند رهبری خرده‌پور را از خط مشی اپوزیونی حزب توده‌ی کارگری را دریابند و در برابر آن صف آرایی کنند، چنین می‌نویسد:

ظهور یک اپوزیسیون (ثیروی مخالف) روشن‌فکری رامت در داخل حزب (دارودسته‌ی ریزبونیستی خلیل ملکی و شرکاء) و انشعاب آن فیزیه رهبری (ص ۷۵) خرده‌پور را از حزب توده کمک کرد تا توده‌های حزبی را علیه آن متشکل کنند و ماهرانه و تیرنگ‌بازانه مافیت خود را زیر لفافه‌ی مبارزه با این جناح اپوزیونیست از توده‌های حزب بیوشانند. (ص ۷۶).

امید است این پیش‌بینی خطایی از آب درآید که سازمان‌ها و کسانی خواهند گرشید تا مطالبی را که در زیر بیان می‌شود، به مثابه دست‌آویزی برای انتقاد بر خورده غیر علمی و استنچیده به کار برند. به هر رو چه چنین بشود و چه نشود، بی‌هراس از این گونه ملاحظه‌کاری‌ها، بایستی گفت:

xalvat.com

الف - چگونه است که فداییان، دست کم، رهبری حزب توده را یک رهبری خرده‌پور را از این ارزیابی می‌کنند و خط مشی حزب را نیز خط مشی بی‌اپوزیونیست برآورد می‌کنند و حتا جهت‌گیری ستیزه‌جویانه‌ی رهبری حزب را در برابر انشعابیون، عملی تیرنگ‌بازانه و صنف می‌کنند. و تازه انشعابیون را به مثابه‌ی اپوزیونیستی روشن‌فکری رامت، به شمار می‌آورند؟

گمان نمی‌رود سزیراه کار در تو می‌شود - که خواست سازمان فداییان از اصطلاحات راست و چپ، در این‌جا، مویه‌مو و یا به‌طور کلی، منطبق با مفهوم اولیه‌ی آن باشد. به گفتاری دیگر: حتماً فداییان صحیح ندانسته‌اند که بگویند خط مشی حزب توده در روزگاران انشعاب، خط مشی بی‌بشویکی بود و در عوض خط مشی انشعابیون بشویکی. زیرا دست کم، بایستی توجه کرده باشیم که پیش‌تر خط



مصطفی شاعیان ◇ ۱۰۱

مشق حزب توده را اپوزیونی توصیف کردند. پس، موضع حزب توده را نمی توانی «چپ» به مفهوم «لشکرکی» گذاشت. بسیار خوب! پس، اگر فدائیان، اصلاح چپ و راست را در این جا به چنین مفهومی به کار برده باشند، بهمان چپ نظامیه رایجی به کار برده اند که این اصلاحات پیدا کردند. به واپسین گفتار چپ و راست، در این جا به معنی نسبی آن، یعنی در مقایسه ی میان دو موضع گیری و دو جناح بندی مشخص به کار رفته اند. و این دو جناح بندی و دو موضع گیری مشخص در آن بررسی فزاینده، طبعاً مربوط است به موضعی که جناح اشعاییون گرفت و موضعی که حزب حفظ کرد. حال، در مقایسه ی میان این دو موضع و دو جناح باستانی با دلایلی قاطعی که از بطلان تغییرات حاصل شده باشند، مشخصاً نشان داد که کدامین یک از این دو جناح را باید داشت و کدامین یک را باید چپ نامید، ولو همین چپ، در مقایسه یی دیگر با جناح بندی و موضع گیری دیگری. از هر دستانی نیز صد درجه راست تر باشد.

xalvat.com

حال برسید نیست که موضع گیری حزب توده، با آن رهبری خرد بورژوا و آن خط مشی اپوزیونی و آن رفتار دنباله رانه و آن سیاست سازش کارانه - حتی با فئودالسلطه - و آن تیرنگ بازی های ماهرانه برای تخریب توده های حزبی و آن پشت پازنی حتی به منافع ملی و غیره، کجایش چپ بود که فداییان موضع گیری اشعاییون را در مقایسه با آن به مانند موضعی «راست» ارزیابی کرده اند؟ عناصری اشعایی حزب توده ای ایران، سرانجام هر یک دچار چه سرنواشی شدند و کارشان به کجاها کشید، روز پوشیده یی نیست. ولی این گونه مسائل چیزی از این واقعیت را تغییر نمی دهد که در مقایسه ی میان دو موضع مشخص آن زمان حزب، که یکی از سری اشعاییون بیان می شد و دیگری از سری ماندگار یون، کدامیک راست و کدامیک چپ بود و برای دانستگی به این دو موضع نیز به هیچ منبع نشینی و ریاضت معنکفانه و کشف و شهود عرفانه یی نیاز نیست، هم چنان که از هیچ جادو و دیوین گاری ساخته نیست! برای دانستگی به این دو موضع، باستانی یک راست به خود این دو موضع مراجعه کرد. هر روزی و هر حقیقتی در کار باشد، در همین جا



۱.۲. دست‌کم انتقاد مارکسیستی را تکریم

است و بایستی از همین جا نیز بیرون کشید. و آنچه از مقایسه‌ی این دو موضع می‌توان به دست آورده، روی هم رفته این است که تشعاب‌یون در برابر خط مشی نه‌آله‌روانی حزب، خط مشی استقلال داخلی حزب را نشاندهنده در برابر تکیه به عوامل خارجی، تکیه به عوامل داخلی، یعنی خلق را قوی‌تر دانند؛ در برابر بی‌بروایی حزب بوده نسبت به منافع ملی، توجه به منافع ملی را گذاشتند؛ سخن کوتاه، جز در زمینه‌ی عمل مسلحانه، روی هم رفته‌ی آنچه هم‌اکنون پیش‌تر نیروهای انقلابی حزب کنونی جامعه و من جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق، به عنوان موضع‌گیری‌های درست در رابطه‌ی میان درون و بیرون، منافع داخلی و هم‌بستگی با دولت‌های دموکراتیک، استقلال سازمانی و اطاعت از قوانین قطب‌های جهانی (کمونیسم) به مانند اصولی بدیهی و غیرقابل تفکیک و سازش‌ناپذیر، پذیرفته‌اند. روی هم رفته همان‌هایی است که موضع‌گیری همان روشن‌فکران راست، بود و از لحاظ تاریخی، و دست کم از پس از شهریور بیست، تشعاب‌یون حزب، بوده بیان‌گذاران این موضع در جناحی از جامعه بودند که جناح چپ شناخته شده‌اند. حال، اگر سازمان فداییان این‌ها را باور نداشت، هیچ عیبی ندارد، و بسیار هم خوب! ولی برای زه این‌ها و چه برای اثبات نظرات خود، برای هر دو، بایستی بر پایداری ناکت‌ها و استاد مشخص تاریخی استدلال کنند. و خب! بایستی به یاد داشته باشند که زندگی پسین تشعابیون و سازمان‌هایشان، چه خوب و چه بد، و در مقایسه با زندگی رهبران حزب بوده و سازمان حزبی، چه عالی و چه پست و چه همانند، به هر دو، هیچ‌کدام این‌ها مسئله‌ی موضع‌گیری مشخص آن‌ها را در آن روزگاران عوض نمی‌کند. و بررسی کنونی نه به گروه اشخاص می‌چرخد و نه به پرونده‌ی کودکی شان کاری دارد و نه سرگذشت نهایی شان را در دستور گذاشته است. این‌ها همه جای خود دارند. ولی بررسی کنونی در فضای موضوع و سنگرها در حرکت است. سخن این‌جاست که در مقایسه چه موضعی درست و چه موضعی نادرست بود. حال اگر



مصطفی شجاعیان ◇ ۱۰۴

آن‌ها که موضع درست را تمیز دادند، در عمل شواستند همان موضع را حفظ کنند و آن را تکمیل دهند و به‌تر از آن، حتی خود به‌گفته‌ترین لحن‌ها نیز غرور رقتند، باز این واقعیت بعدی دلیلی بنیادی برای آن نیست که پس، آن موضع مشخصی را عمده که تشخیص دادند، غلط‌تر از موضع حزب توده بود.

چنان‌که فداییان خود نیز یادآور شده‌اند، موضع حزب توده، موضعی اپورتونیستی و دنباله‌روانه و تغییر یزد، پس، این موضع غلط، حال می‌ماند موضع انشعابیون. ولی موضع انشعابیون، دنباله‌روانه و مبتنی بر منافع ملی و در دفاع از استقلال داخلی حزب تعیین شده بود. آیا این موضع نیز غلط بود؟ مسلماً نه! منتها، می‌توان گفت که برچم این موضع صحیح در بنجه‌های جناحی بود که توانی نگه‌داری آن و ادامه‌کاری را داشتند. بسیار خوب! پس، این‌جاست که تازه وظیفه‌ی آن توده‌های حزبی و آن انقلابیون برجسته و آن کمونیست‌های صدیق پیش می‌آید و وظیفه‌ی که بر منای آن بایستی آن توده‌های حزبی و پراتیسیین‌های فعال، از یک سو با گسستن از خط مشی اپورتونیستی و دنباله‌روانه‌ی حزب، موضع صحیح انشعابیون را بگیرند و از سوی دیگر، ما به‌کنار افکندن خود انشعابیون که از لحاظ منش و کلیات شخصی شایستگی پیشبرد چنین برچمی را نداشتند، خود چنین درفشی را افزاشته به پیش برند. حال که آن توده‌های حزبی و آن پراتیسیین‌های فعال انقلاب چنین وظیفه‌ی را انجام دادند و نه خود حزب و رهبریش، طبعاً خبر همان خط مشی اپورتونیستی و دنباله‌روانه، خط دیگری را پیش گرفت، تازه همه‌ی آوارها و بغض‌ها بایستی به سر «راست» روی انشعابیون فرو ریزد؟ آیا این است اخلاقی که بتوان به‌ماتد اخلاقی کمونیستی به آموزش گذاشت؟

خراب‌کردن همه‌ی آوازه‌های کینه و بدگوی بی‌پیش ساخته‌شده به سر انشعابیون حزب توده و موضع آن‌ها، برای اثبات انقلابی بودن خود، عملی عمیقاً توده‌ایستی و غلبه‌ی دوباره در میان عرفایی است که حزب اپورتونیستی - توکر توده «ماهرانه و بیرنگ» از نه، سازمان داد تا نه تنها توده‌های حزبی را در همان زمان‌ها غریبه، بلکه چنان طرز تفکری را در جامعه رسیخ دهد که حتی پس از اختصاص مشرف به موت



۱۰۲ ◇ دست کم انتقاد مارکسیستی را نگذاریم

سرایلی سازمان حزبی و خاک سپاری بیولوژیک نمائندی رهبران و کنگره‌های همبسته به آن نیز همچنان بر جای ماند. تا آن جا که پس از سی سال از گذشت آن زمان، هنوز هم کسانی پیدا می‌شوند که ادعا می‌کنند حزب توده‌ی ایران، حزب طبقه‌ی کارگر بود و موضع انشعابیون در مقایسه با موضع حزب، موضعی راست‌روانه و منحط بود؛ هر چند ضمناً معترف باشند که رهبری حزب خود بورژوازی بود و خط مشی آن با مهر اپورتونیزم و دنیا‌پروری دخیل شده بود.

با ... سازمان فداییان، دست کم، رهبری حزب توده و پدیدگی اپورتونیستی معرفی می‌کند و در همین حال انشعابیون را نیز به مثابه یک، جناح اپورتونیست، [ص ۷۶] می‌شناساند، بسیار خوب! ولی بر میسدگی است که در نهاد و مشی این دو پدیدگی اپورتونیستی چه چیزهایی وجود داشت که امکان همبستگی را به آن‌ها، و یا لافان، به "انشعابیون نمی‌داد؟ آیا برای مثال، خلیل ملکی مثلاً از دکتر یزدی^۱ هم لجن تر بود؟ آیا چیز این است که یکی از بهانه‌عظا ط کشیده‌ترین عناصر "انشعابی، همانا جناب انور خامنه‌یی است؟ بسیار خوب! با این وصف، آیا همین گذشته‌ترین عنصر را نمی‌توان همانند مثلاً دکتر بهرامی^۲ گرفت؟ پس، چرا همین‌ها نیز قضای حزب را برای خود سالم نیافتند و چاره‌ی جز خود می‌ندیدند؟ هر چه نباشد، آیا این هم نیست که روی هم رفته‌ی انشعابیون، در آن زمان دارای گرایشات ملی بودند و منش‌شان نیز با فوکری و اطاعت پیشگی، از چنان خوانایی را نداشت که سازمان حزبی و دستگاه رهبری حزب توده داشت؟ پس، بلکه که حزب توده چه نه‌جانی بود و اعضای خود را به چه لجن‌زاری می‌کشید، که ریزسپون آن را، تازه نیروهای روشن‌فکری راست و دارودسته‌ی ریزبوتنیستی خلیل ملکی و شوکاه تشکیل داده

۱- دکتر مرتضی یزدی از اعضای رهبری حزب توده که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و با تخیله‌ی املاهاتی خود نزد پلیس شاه، باعث دستگیری و کشتار بسیاری از اعضای حزب توده شد، او در کابینه‌ی قوام السلطنه به مدت ۷۵ روز از طرف حزب توده دزیر به‌داری بود. (ه. م.)

۲- دکتر بهرامی بعد از فرار رهبری حزب در جریان تاور شاه دبیر کل حزب توده شد. دکتر بهرامی کاری نظیر دکتر یزدی به‌عنوان دستگیری نکرده. (ه. م.)



مصطفی شجاعیان ◇ ۱۰۵

بودند. تا آنجا که همین موضوع دویزدیست‌ها و دست‌راستی‌ها، تازه، چپ‌تر از موضع خود حزب بود.

xalvat.com

ایا باید نگران آن بود که با برخوردی روزنامه‌یی چنین پاسخ داد مگر هر اشعاب راستی، گویا راست‌تر بودند. پدیده‌یی است که از آن اشعاب شده است! و چون همواره چنین نیست، پس، به ماست‌هایی فضیله‌ی مشخص که مطرح نیست پرداخته شود. به هر رو، پیشاپیش گفته می‌شود که هرگونه «صل» و «فرع» و «کلیات» و «جزئیاتی»، سرانجام بایستی، و صرفاً بایستی به موضوع مشخصی که مطرح است، یعنی به اشعابیون حزب توده و موضع آن‌ها از یک سو، و به گردانندگان و رهبری حزب توده و موضع آن‌ها از سوی دیگر محدود باشد، تا در این محدوده گامی برای روش‌زدن و شناخت دقیق و با دقت‌تر موضوع برداشته شود. اینکه بحث بر سر هیچ اصول و کلیات مجردي نیست. اینکه سخن بر سر مشخصات، سخن بر سر موضع و ماهیت اشعابیون، در مقایسه با موضع و ماهیت رهبری حزب تودی بران است. همین، و مطلقاً همین!

پ - به یادآورده نیست که همان حزبی که تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، حزب طبقه‌ی کارگر ایران بود، پس از قیام سی تیر (۱۳۳۱)، هرچند مروزانه، به هر رو، حاضر شد که با تمامی نیروها و سازمان‌های جبهه‌ی ملی، و متجمله با سازمان خلیل ملکی و انور خامنه‌یی جبهه‌ی واحدی تشکیل دهند، ولی آنکه به هیچ رو زیر بار نفرت، به ویژه همین جناح اشعابی و در رأس آن خلیل ملکی بود.

درست است؟ بسیار خوب! پس، نگریسته می‌شود که حزب توده و حتی توده‌های حزبی و حتی عناصر صادق و انقلابیون برجسته و کمونیست‌های خدایت و برائتین‌های فعال انقلاب آن نیز حاضر به سازش و همکاری با همان اشعابیون اپورتونیست بودند، ولی آن جناح اپورتونیست اشعابی حاضر نبوده، پس، نگریسته می‌شود که آن «نفرت» سخنی که سازمان فدائیان درباری «حسابات» «برنده‌های حزبی» نسبت به اشعابیون به می‌کند نیز نفرتی ساخته شده از سوی همان رهبری خردمند، زوایی و همان خط مشی اپورتونیستی بود. زیرا، اگر نه نفرت



۱۰۶. دست‌رکم انتقام مارکسیستی را نگشیم

سخت‌تر از روشن‌نگرانی راست‌اشعابیان، نفرتی آگاهانه و مبتنی بر ارزیابی‌های مارکسیستی و جهت‌گیری‌های کمونیستی بود. آنگاه، لازم می‌آید که نفرتی هزار بار سخت‌تر از آن به سر خود حزب ر. رهبری آن نفور ریخته شود، و نشود که به جدی خود، تازه همگی خود را تحت رهبری استراتژیکی آن قرار دادند.

یک بار دیگر بایستی از نگرانی خودرنده‌یی یاد کرد که اجازه نمی‌دهم بپذیرم که بسا کسان و بسا سازمان‌ها با سنجیدگی تمام باور نخواهند کرد که هیچ‌یک از این مطالب به معنی هواخواهی و صف‌بندی در جناح اشعابیان و یا احاطت به عناصر پاک‌بازی چونان شهید دلیر خسرو روزبه نیست و آنچه گفته شد صرفاً مقایسه‌یی است میان دو جناح کاملاً مشخص، بی‌آنکه نشانه‌یی از همبستگی و دل‌بستگی یا هیچ‌یک از آن‌ها باشد. راه درست، به این و نه آن، هیچ‌کدام نیست. هرچند در رهنمودهای اشعابیان برخی خطوط مثبت و بی‌قوام نیامده‌بی یافت شود و هرچند در جناح حزب، نیروهای خلقی و پراتیسین‌های انقلابی فعال و فره‌وانی وجود داشته باشند.

xalvat.com

صریاژ

نیمه‌ی یکم بهمن ۱۳۵۲



۵- سازمان چریک‌های فدایی خلق، از نیرنگ‌بازی ماهرانه‌ی رهبری خرده‌بورژوازی حزب توده، در روند مبارزه با انشعابیون، هم‌چنین بدین‌سان پرده‌ری می‌کند: رهبران (حزب توده) به‌سادگی هرگونه انتقادی از اپورتونسم و دنباله‌روی خود را به بهانه‌ی لزوم مبارزه با انشعابیون راست که سخت مورد نفرت خرده‌ها بودند، خاموش می‌ساختند و انتقادکنندگان را به هواداری از آنان متهم می‌کردند. و در نتیجه، وحدت پوشمالی حزب در زیر استیلای رهبرانی خرده‌بورژوا، حفظ شد. [ص ۷۶]

الف - پیش از هر چیز دانسته نیست که فداییان از چه عناصر و یا جناح‌های مشخصی در درون حزب یاد می‌کنند که به مثبی «اپورتونیزم و دنباله‌روی» حزب و رهبران آن «انتقاد» می‌کردند؟ تا آن‌جا که دانسته است، به جز همان انشعابیون راست که از بیرون حزب، به حزب خرده می‌گرفتند و از لحاظ مقایسه، در بنا زمینه‌ها نیز حتی با آن‌ها بود - مثلاً در زمینه‌های نفت و مصدق و رزم‌آرا و شیرو - عناصر اندکی هم در درون حزب بودند که به برخی سیاست‌ها و رفتارهای حزب - در زمینه‌هایی مانند بورژوازی ملی و مسائل ملی و جنبش نفت و ماژالیم - انتقاد می‌کردند، که سرمسلک‌های بی‌یا کم دودمانی آن‌ها نیز همان، محمود توکلی^۱ بود که فداییان او را نیز به مانند عنصری که «متطابقاً عضو نمی‌آید»، یعنی عضو سازمانی جاسوسی آمریکا است ارزیابی کرده‌اند. (نگاه شود به «شورش»^۲، قدم‌های سنجیده در راه انقلاب^۳) و به هر رو تا آن‌جا که ما آگاهی داریم، از سوی عناصری چونان شهید

xalvat.com

۱- محمود توکلی از تعداد انگلیس و آمریکا می‌گفت. توکلی انگلیس را حامی و رابط کهنه‌ی زمین‌داری و آمریکا را طرف‌دار سرمایه‌داری دانست. او با تحلیل‌هایی این‌گونه آگاهی بقایر با نگاه سنتی چپ ایرانی داشت. فدایی‌ها با تأسی از بین جزئی او و اطرافیانش نظیر ملی‌اکبر اکبری را مارکسیست آمریکائی خواندند. (ع. م.)



۱۰۸. دست کم اتفاق مارکسیستی را نگشیم

روزبه و شهید و کیلی^۱ و شهید ویران^۲ و شهدای دیگری که عضویت حزب را داشتند، هیچ گونه انتقاد اصولی و چنانچه پندی انقلابی و ستیزه گرانه بین درون حزب انجام نشد و همگی در «اطاعت کورکورانه» از رهبری خرده بورژوازی حزب و خط مشی اپورتونیستی و دنباله روانه ای آن، جاودانه به سر بردند و دم هم نزدند. ناآنانجا که، بوی کردن هرگونه پیشهاد قهرآمیزی هم که از سوی برخی کسان و بهویژه افسران حزب، برای مقابله ای رژیم با کودتا شد، باز هم شهید بی عبدالله روزبه و سیامک^۳ را نه به خوش آورد و نه در ساختمان سازوچی، «اطاعت کورکورانه» شان از حزب شکستی افکند. سخن کوتاه همه ی مخالفین و همه ی خرده گریان به حزب، به یک باره همان هایی هستند که هنوز هم به سادگی به نام «خائنین» و «جاسوسان» و «روشن فکران» راست، و غیره می خوانند، و همین جا است که یک بار دیگر می توان دریافت که چگونه تودا، رژیم، علی رغم زوای سازمانی حزب، تودا هم چنان بر افکار و طرز دآوری و برخورد با کسان و سازمان ها، و متجمله سازمان چریک های فدایی خلق پنجه افکنده است.

بی - فرض شود که حزب اتفاق کنندگان به هر گونه اپورتونیسم و دنباله روی را به بهانه ای عوداری از اشعاییون می گویند، ولی پرسش این جا است که چرا با پستی انتقاد کنندگان از ترمیم «منتهی شدن به عوداری از «روشن فکران» راست» و «خاموشی» شوند و از مبارزه ی اصولی خود دست شویند؟ پس، اپورتونیسم و یا ابتلا به بیماری های اپورتونیستی یعنی چه؟ مگر نه این که «خاموشی» از بیم «اتهام» خود نیز چهره ی دیگری از اپورتونیسم، و یا ابتلا به اپورتونیسم است؟ آن «اتقاد کنندگان» فرضی، که نه «رویزونیست» بودند و نه «روشن فکر» راست، و نه «عضو سیاه» و درست به وارونه ای آن، هم انقلابی بودند و هم کمونیست بودند و هم دانشمند، آن ها

xalvat.com

۱- از افسران حزب توده که بعد از کودتای ۲۸ مرداد به دست رژیم اعدام شد. (ه. م.)

۲- از اعضای حزب توده که بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد، زیر شکنجه اطلاعات خود را نداد و کشته شد. شاملو شعر «نازلی سخن نگفت» را برای او سروده است. (ه. م.)

۳- از اعضای سازمان چریک های حزب توده که به دست رژیم کودتا اعدام شد. (ه. م.)



مصطفی شجاعیان ◇ ۱۰۹

چرا از دهشت «بسته شدن به هوا داری از شعیب و خاموشی شدند و هیچ انتقادی نکردند و بدین سان به «انتقادگستری» که مرکز انتقادی نگردد بدل شدند؟ راستی را که انتقادکنندگان خاموش هم از آن حرف‌ها است!

به هر رو، اگر قرار باشد به عناصر و کم‌شمارانی از آن روزگاران، بیش‌ترین و حداکثر انتقادات را وارد داشت، آن‌ها همین عناصر صادق هستند که با صداقت تمام در راه خلقی و اجتماعی ما مبارزه می‌کردند، همین انقلابیون برجسته و کمونیست‌های صدفی هستند که پراتیسین‌های فعال انقلاب بودند (ص ۶) دلی مرکز هیچ برخورد انتقادی اصولی و پیگیری یا حزب و رهبری نداشتند و افزون بر آن، تازه خود را «تحت رهبری استراتژیک حزب توده قرار داده بودند و بدین‌سان مهمی اعتماد و صداقت و برجستگی انقلابی و خصائص کمونیستی و کوشندگی انقلابی خود را به خدمت خلق می‌انداختند و پورتونیستی و دنباله‌روانه و پیرو درآورده بودند. و سازمانی فداییان» به تنها کسانی که حتی یک ذره انتقاد نمی‌کنند و مطلقاً با تأیید و ستایش با آن‌ها روبه‌رو می‌شود درست همین‌ها هستند. فداییان در انتقاد از «این پراتیسین‌های فعال و صدفی انقلاب که خود را تحت رهبری استراتژیک حزب پورتونیستی» نوکر توده قرار دادند، لب از لب نمی‌گشاید. و آیا چنین شیوه‌ی برخوردی، شیوه‌ی برخوردی مارکسیستی است؟

ب ـ انتقاد بخشی از افراد حلقه تضادهای اجتماعی است. و پس، بسته به ماهیت تضادها، خصلت انتقاد نیز تغییر می‌کند. در تضادهای درون‌سازمانی، انتقاد حلقه دارد و در تضادهای درون‌طبقانی، حلقه دیگری. در تضادهای درون خلق خصلت انتقاد به نوعی است و در تضاد میان خلق و دشمنان خلق، خصلت انتقاد نوعی دیگر می‌شود. زیرا هر یک از این تضادها، خود با یکدیگر متفاوت‌اند و به ناچار شیوه‌های حل‌شان نیز تفاوت دارند و در نتیجه حالت و خصلت برخورد انتقادی با آن‌ها نیز تغییر می‌کند.

ما دام که تضادهای درون‌حزبی طبقه‌ی کارگر، کومر تضاد طبقانی و رخنه‌ی عناصر طبقه انقلاب در حزب نیست، و صرفاً گواهی‌بخش بندگی‌ها و یا ظور شکرت



۱۱۰ ◇ دست‌رکم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

پروتری، مرتباً، ممتاز از یکدیگر است، تضادهای درون‌جزیی، تضادی رفیقانه است و با بستن به گونه‌بی رفیقانه نیز با آن برخورد کرد و در راه حل‌شان کوشید. تضادهای درون‌طبقاتی، پروتاریا، تضادهایی ناقه‌آمیز و غیرتاکوئیستی هستند و پس، برخوردهای انتقادی با این تضادها نیز قهرآمیز نیست. تضادهای درون‌خلق، روی‌هم‌رفته غیرتاکوئیستی است، منتها، بسته به موضوع و احوال مشخص اجتماعی و تاریخی، بسته به ترکیب مشخص خلق در این یا آن شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی، ممکن است به تضادهایی قهرآمیز و دشمنانه، در این یا آن زمینه و با این یا آن جناح و تحت این یا آن شرایط جدید، بدل شوند و به مرور، سلاح انتقاد نیز بسته به مشخصه‌ی این تضاد و مسیر آن، حالات و جداکیفیات گوناگون می‌گیرد. تضادهای میان‌حزب و پروتاریا و خلق یا دشمنان خارجی و سینه به سینه‌شان، تضادی خصمانه و تاکوئیستی است و پس، کیفیت انتقاد نیز عوض می‌شود.

xalvat.com

برای پیش‌گیری از تغییر بحث و پیوندی نوری آن‌ها بررسی گفتنی، و با توجه به روند و مشخصات این بررسی، موضوع بدین‌سان خلاصه می‌شود: با انتقاد مبتنی بر چشم‌داشت برای تصحیح انتقادشونده و آموزش از خطاهای ایجاد شده برای جبهه‌ی وسیع خلق است، در این صورت انتقاد حالت و حاصلتی ویژه‌ی خود دارد و با انتقاد مبتنی بر هیچ توقعی برای تصحیح طرف مورد انتقاد نیست، در این صورت طبیعی است که انتقاد به سوی دشمنان خلق مواجه است و طبیعتاً حالت و حاصلت انتقاد نیز فرق می‌کند. آنگاه که انتقاد متوجه دشمنان خلق است، انتقاد حالتی خصمانه دارد و بدنبال آرگانیزم آن یا رسواگری قرار آمده است. در این حالت فقط کسی انتظار دارد که دشمن خود را به گونه‌ی ریشه‌ی از انتقاد به دارد پاکیزه کند، که به منتهاالیه سفاکت نوع گرفته باشد. در این‌جا، «سلاح نقد» چنان‌که چیزی از نقد سلاح، حاصل می‌کند، نه‌یک درباری رقبا و دوستدار، قصبه قوی می‌کند. در حزب پروتری، سلاح نقد، چیزی از نقد سلاح نیست، درون پروتاریا نیز سلاح نقد، به مثابه چیزی از نقد سلاح به کار نمی‌رود و در تضادهای درون‌خلق نیز، روی‌هم‌رفته،



مصطفی شاعیان ◇ ۱۱۱

سلاح نقد، جوان بخشی از نقد سلاح نیست. در عینگی این موارد، انتقاد برای رهایی از انتقاد است، انتقاد برای آموزش است، انتقاد برای تصحیح است، انتقاد برای راهنمایی و راهنمایی متقابل است.

xalvat.com

مشکی نیست که در سنت خلق و دشمنان خلق، در سنت انقلاب و ضدانقلاب، هر دوره و دوره دوگانه‌ای یک مجموعه‌اند و هیچ‌یک بر دیگری مفهوم نیست. با این همه، هر دو در کنار هم قابل تمیزند و هر کدام موجودیت خود را دارند.

هر چند میان انتقاد درون خلقی با انتقاد به دشمنان خلق تفاوت کیفی وجود دارد؛ لیکن معنی انتقاد دوستانه و به‌ویژه رفیقانه به‌هیچ‌رو به معنی مداخلات و ونگاری و ماست‌مالی که نیست، به جای خود، به معنی انتقاد با صریح‌ترین کجاء، انتقاد با بیش‌ترین قاطعیت، انتقاد به زنده‌ترین شکل... نیز هست. و در حقیقت، سلاح نقد، با همه‌ی برتنگی و همه‌ی آتش انتقادیش، ولی بی آنکه با نقد سلاح دوشادوش شود، یک‌راست متوجه درون خلق، درون پروتورها و درون حزب‌کدگری است. ولی همین نقد، آن‌گاه که متوجه دشمنان خلق می‌شود، دیگر تنها و بسیط نیست، در این‌جا انتقاد مرکب است. ترکیبی از سلاح نقد، به نقد سلاح، در این‌جا سلاح نقد، دیگر نه حالت و نه جهت و نه هدف پیشین، هیچ‌کدام را ندارد. در این‌جا سلاح نقد، حالت، خصمانه، جهت، رسواگرانه، و هدف، تهدید می‌دارد.

سخن کوتاه‌تر که همه‌ی راز کار در همین‌جا است - انتقاد رفیقانه و دوستانه، اصولی‌تر و واجب‌تر از انتقاد به دشمنان خلق است. و هرگز نه سهل‌انگاری و چشم‌پوشی و ماست‌مالی، انتقاد دوستانه و به‌ویژه رفقا، هر چه هست، عملی کمونیستی نیست و هر چه نیست عملی منحط است.

انتقاد و انتقاد از خود، درون‌سازمانی و درون‌انتراسیونالیستی و درون‌تاریخی جنبش کمونیستی، واجب‌ترین و حیاتی‌ترین بخش انتقاد است. هر انتقاد دیگری نسبت به این انتقاد درجه‌بندی می‌شود، تا آن‌جا که فقط دیگران طوفانی را، انتقاد رسواگرانه و مسلح تشکیل می‌دهد که خاص دشمنان درون‌رویی انقلاب است. و این، درست همان روشی است که سازمان‌های چریک‌های فدایی خلق، حتی از



۱۱۲. دست‌کم انتقاد مارکسیستی را نگشیم

حاشیه‌اش نیز نگذاشته است، گذشته است؟

اگر «شعابیون» حتی در مقایسه با حزب توده روشن‌فکران راست بودند، پس، هر رفتاری که کردند درست، منطبق با ارزش‌ها و سرشت‌شان بود. اگر «رهبران» حزب توده، دنباله‌روی کردند و مشی‌بی‌ایورتونیستی پیش گرفتند و از اسلحه‌ی بهتان و هوچی‌گری استفاده کردند و غیره این‌ها نیز ارزش‌ها و منش‌شان را بروز دادند. آنچه باقی می‌ماند، «توده‌های حزبی» و آن «عناصر مزمن و صادقی» [ص ۷۶] است که نه چهران و هیوان حزب اپورتونیست دنباله‌رو بودند و نه هم‌چون «شعابیون» روی‌تونبست راست، و در عرض، با صداقت تمام در راه‌های خلق رحمت‌کش ما مبارزه می‌کردند... و انقلابیون برجسته و کمونیست‌هایی صدیق... و پراتسین‌های فعال انقلاب [ص ۶] بودند. انتقاد اصولی و آموزنده و رهایی‌بخش، انتقاد اصلی به این‌ها وارد است که اولاً چرا به سرشت اپورتونیستی حزب و گویا خرده‌بورژوازی رهبری آن‌ها پی نبردند؟ و به فرض محال که پی بردند، پس، چرا حتی هر کار دیگری را به زمین نگذاشتند تا این بار اصلی را به سامان برسانند؟ و نه تنها هیچ‌یک از این‌ها را نکردند، تازه خود را «تحت رهبری اشتراک‌یکی حزب توده‌ی» [ص ۶] اپورتونیست دنباله‌رو نیز قرار دادند، و بی‌الملکی کم‌وکاست.

اگر ملکی راست‌رو، ولی دنباله‌رو نبوده دست‌کم در همین حد که دنباله‌رو نبوده، در ضمن مخالفت با دنباله‌روی را بلند کرده و پی پس از آن، همین درفش را به گند دیگر آغشته کرده باشد.

xalvat.com

پرسش اصلی، و هم جای انتقاد اصلی، ولی رفیقانه، و در عین حال صریح و بزد، آن‌جاست که چرا انقلابیون برجسته و کمونیست‌های صدیق و پراتسین‌های فعال انقلاب، خود را تحت رهبری اشتراک‌یکی حزبی قرار دادند که رهبری آن قبضه‌ی خرده‌بورژوازی و خط مشی آن صرفاً انحراطات اپورتونیستی و دنباله‌روی و غیره بود؟ به چه کسی باید انتقاد کرد؟ به کمونیست‌هایی که اقوال دست اپورتونیست‌ها شدند؟ یا به راست‌رویی که از دنباله‌روی گریختند؟ یا به اپورتونیست‌هایی که چون دیدند هوا پس است، باز گشتور گریختند؟ [ص ۷۷] یا به خرده‌بورژوازی‌هایی که



مصطفی شماعیان ◊ ۱۱۳

چون به آوردگاه دنیای روبروی با دشمن، [ص ۷۶] رسیدیم، با خلعت و خنجر
تسلیم شدیم و خدمتگزاری او را برگزیدیم، [ص ۷۷] یا به حزبی که وحدتشی
پرنمایی، [ص ۷۸] بود و از روز سرخوشت، به اچار این، وحدت پرنمایی از همه
گسیخت، [ص ۷۹] xalvat.com

اگر سخن بر سر انتقاد باشد، آنگاه به هیچ‌کس جرگمونست‌ها و انقلابیون و
پژانسیون‌های انقلابی برجسته‌یی که به نقلی باز چنانی اپروتونیست - نرگرون
درآمدند، انتقادی وارد نیست و دیگران فقط ذات خود را بروز دادند، همین! ولی
متأسفانه این گونه برخورد کردن با مسائل، بدویزه از زمانی که شورویزم طرز تفکر
غالب بر جنبش جهانی چپ شده است، از دهنه افتاده و دیگر رسم نیست، و
بهاش مسئله کردن انتقادات نبود، گریز از انتقاد نبود، فراموشی اصلی مارکسیستی
انتقاد و انتقاد خود، و در عوض، فرودبخش آوار همدی انتقادات و خطاها و
کژی‌یی‌ها بر سر و روی دیگران و اوضاع و احوال داخلی و خارجی، رسم شده
است.

و آیا درست نیست که سازمانی چریک‌های فدایی خلق نیز با مراجعی بدویزه در
همین فضای فرسود شورویستی تنفس می‌کند؟ ی‌کاش چنین نبود و دست کم،
باز پس چنین نباشد!

نباید زیاده‌روی که متأسفانه به تجربه‌ی دیده‌دالسته شده است که هرگونه سرپیچی
از اصول شورویزم که رسم غالب است و هرگونه همبستگی با اصولی مسلم
مارکسیسم که دیری است شورویزم آن را در کتاب‌خانه‌ها به خاک سپرده است،
به اچار، چنین تصویری را ایجاد می‌کند که طرحی لغایت به کمونیسم و غلبیدن به
دوگاه دشمنان پروتاریام است. با این همه هرچند تأسفار است، ولی قادر
نیست آن‌ها را که تصورهند تسلیم الحریف شورویزم شوند و بخوانند بر پایه‌ی
روش‌های دقیق کمونیستی رفتار کنند، از پیشرفت باز دارند.

ع سازمان چریک‌های فدایی خلق، انتقادات حزب کرده را به نمایان، شمامی دو
نقد می‌داند که اتفاقاً، مسائل اساسی است. [ص ۸۲] و سپس بر دو انتقاد به



۱۱۲. دست‌کم انتقاد مارکسیستی را نگذیم

صورت زیر صفا بندی می‌کند:

مسئله‌ی اول - اختلاف چین و شوروی - [ص ۸۲]

مسئله‌ی دوم - شکلی سازمان انقلابی - [ص ۸۷]

به نظر فداییان مسئله‌ی اختلاف چین و شوروی، - که البته از لحاظ جنبش جهانی کمونیستی، این مسئله خود جزئی بسیار ناچیز از مسئله‌ی همدهی ره‌یابی و ره‌گشایی، برای خنای ایدئولوژی پرولتری و رسیدن به کمونیسم است و هرگونه محدود کردن بحث به «چین و شوروی»، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، به هر دو حرکتی انحرافی و دنباله‌روانه است - باری، به نظر فداییان مسئله‌ی اختلاف چین و شوروی، اساساً مربوط به عمده‌ترین گرفتاری و در واقع سرگرمی سازمان‌های سیاسی روشن‌فکری خارج از کشور است. [ص ۸۳]

و با این وصف، سازمان فداییان وظیفه‌ی خود می‌داند که «در رابطه با بقایای رهبران حزب توده و سازمان‌های مشابه، بحث روی، [ص ۸۲] این مسئله نیز هم «لازم» و هم «اساسی» است. [ص ۸۲] و پس نخست به بحث «لازم و اساسی» بر روی «مسئله‌ی اول»، یعنی، اختلاف چین و شوروی می‌پردازد. برای این منظور، سازمان فداییان در جمله‌ی اول فهرستی از نظرات روی‌بنیوم جدید ارائه می‌دهد و بدین‌سان:

رویزبنیوم جدید نظرات نادرستی مانند گذار مسالمت‌آمیز صلح اجتماعی، سازش اپورتونیستی [ص ۸۲] با امپریالیسم در مسئله‌ی جنگ و صلح و غارت مستعمرات، عدم لزوم ادانه‌ی مبارزاتی طبقاتی از جامعه‌ی سوسیالیستی، بندوبست با محافظین مرتجع و غیره را تبلیغ می‌کند و خود به آن عمل می‌نماید. [ص ۸۳]

پس از اعلام چنین فهرستی از نظرات نادرست روی‌بنیوم جدید، آنگاه فداییان می‌گویند تا موضع خود را در برابر این نظرات نادرست، مشخصاً روشن کنند و برای همین منظور است که بلافاصله می‌افزایند:

در میان این نظرات، چون دو نظریه‌ی نخست، یعنی نظریه‌ی «گذار



مصطفی شماعیان ◇ ۱۱۵

مسئله امتیاز و نظریه‌ی صلح اجتماعی با مبارزه‌ی ما ارتباط مستقیم دارد. تا چاره‌ی درباری آن‌ها به‌طور روشن و دقیق موضوع‌گیری کنیم، اما سایر مسائل را چون در حال حاضر با وظیفه‌ی تاریخی مشخص ما، مستقیماً ارتباط پیدا نمی‌کند، می‌توانیم فعلاً حل نشده اعلام کنیم و به محاطه‌ی منافع جنبش انقلابی و ملت‌مان به‌طور اعم و جنبش کمونیستی ایران به‌طور اخص، بپردازیم که در درون جنبش، عجالتاً نظرات مختلفی درباره‌ی آن‌ها وجود داشته باشد بدون این‌که تعیین کنیم این وضع تا کی [ص ۸۲] عممی و مقدور است. [ص ۸۴]

الحق - چنان‌که از مضمون آن‌چه تاکنون نقل شد بر می‌آید، فداییان فعلاً در مسئله‌ی اختلاف چین و شوروی به مضامین ایدئولوژی آن - که چه طرفین در گفتار خود راست‌گرا در هم باشند و چه نباشند، به هر رو، از لحاظ نظری طرح می‌کنند - توجه دارد و نه محتوای نیروگدازانه‌ی سیاسی آن‌ا لیکن شکفتن این‌جا است، که با این وصف، فداییان فقط بخشی از این مسائل ایدئولوژیک را در ارتباط مستقیم با ما، یعنی جنبش انقلابی و ملت‌مان به‌طور اعم و جنبش کمونیستی ایران به‌طور اخص، می‌بیند و دیگر بخش‌های آن را به مانند بخش‌هایی که با وظیفه‌ی تاریخی مشخص ما در حال حاضر مستقیماً ارتباط پیدا نمی‌کنند، به ایدئولوژی نمی‌گیرند و به‌ویژه مکتب آن را به سبب «منافع جنبش» نیز می‌گذارند و می‌پذیرند که در درون جنبش، عجالتاً نظرات مختلفی در زمینه‌های دیگر تئوری‌های ریز یونیفرم جدید، وجود داشته باشد.

xalvat.com

آیا جای پرسش ندارد که پس، قرار از مبارزه‌ی ایدئولوژیک، خود را به چه صورتی به نمایش می‌گذارد؟ آیا با بستی توضیح داد که چنین شیوه‌ی، بدون یک سرسوزن کم و زیاد، همان در رفتن از زیر آتش تیره ایدئولوژیک است؟ و آیا با بستی برای کمونیست‌ها، فداییان در قدم‌های سنجیده‌ی خود، خود را، کمونیست نامیده‌اند؟ همه دلیل آورد که شباهت‌هایی کردن از زیر پای ایدئولوژیک، عملی کمونیستی نیست و رفتاری لیبرالیستی است؟ شاید پاسخ‌هایی بی‌خوار زمان در



۱۱۶ ◇ دست کم انتقاد مارکسیستی را نکشیم

مکانی کنونی ما، «آری» باشد، معیناً با فرض این که پاسخ «نه» است، به خود همین سؤال ادامه می‌شود.

xalvat.com

ب ... هر چند کانون زخم همین درک نادرست از مفهوم مارکسیستی مبارزاتی «دولت‌زد» می‌باشد. لیکن چرا و خوبی که از آن جزیی است، این است که یک دریافت شده که فداپایان چه مسائلی را از رده‌ی مسائلی «دولت‌زد» می‌کند که با منافع جنبش انقلابی و جنبش کمونیستی ایران ارتباط مستقیمی ندارند، خارج می‌کنند. به نظر سازمان فداپایان، سازش «پورتونویستی» با «امپریالیسم» در مسئله‌ی جنگ و صلح و غارت مستعمرات ارتباط مستقیمی با وظیفه‌ی تاریخی مشخص ما در جبهه‌ی حاضر پیدا نمی‌کند؛ و یا «پندوبست» با محافل مرجع و غیره، که توسط نیروی و چین و همایند ایشان در سراسر جهان به نمایش گذاشته شده است و دیری است که «سیاست» کشورهای «سوسیالیستی» را نشانده‌ریزی کرده است، با منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، با اصول «دولت‌زد» طبقه‌ی کارگر، با منشی‌های «سوسیالیستی» و غیره، ارتباط مستقیمی ندارد، پس چه چیز با منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، با اصول «مقام پرولتری» با ارزش‌های کمونیستی، و با «رهبر»های مارکسیستی در ارتباط مستقیم است؟ «غارت مستعمرات» یا «منافع» ارتباط مستقیمی ندارد پس یا چه کسی دارد؟ «سازش «پورتونویستی»» یک راست به ما مرتبط نمی‌شود پس چه چیز می‌شود؟ «بلند و پست» یا «فداتقلاب» در اینجا و آن جای جهان، در رابطه‌ی مستقیم با ما نیست! پس چه چیز هست؟

راستی را که فداپایان سنگ تمام گذاشته‌اند! «ما» «تئوری‌های چریک‌های فدایی خلق» که در «قدم‌های سنجیده» به آن سخت نظر شده است، همین‌ها است؟

از همین جاست که می‌توان لقب «نارزد» به آن گنجینه‌ی داری و ثروتی که بر بنیاد آن، سازمان فداپایان، ضمن این که خط مشی حزب بوده را «پورتونویستی» از بدنی می‌کند و ضمن این که رهبری حزب را «خرد» بورژوا به شمار می‌آورد، معیناً حزب را حزب طبقه‌ی کارگر می‌نامد. آخر «سازش «پورتونویستی»» و «غارت مستعمرات»، «پندوبست» و غیره، هیچ‌گاه چراغ‌های تاریکی که «فدایان» می‌آورد،



مصطفی شاعیان (۱۱۷)

xalvat.com

از لحاظ مستقیم پیدا نمی کنند.

پس به فرض این که توجه دلسوزانه‌ی تدابیر به خاطر منافع جنبش انقلابی وطن‌مان به طور اعم و جنبش کمونیستی ایران به طور اخص، جدی گرفته شود، تازه تر و وسعت نظر کمونیستی منطقی و در عرصه از سنگ نظری ملی، سخت گفتار است.

از لحاظ طبقه‌ی کارگر، مسئله‌ی جنبش انقلابی و حتی، جزئی از جنبش کمونیستی وطنی است؛ و تازه مسئله‌ی جنبش کمونیستی وطنی نیز به مانند چیزی از جنبش کمونیستی جهانی، ارزیابی می‌شود. و پس، فداکردن منافع جهانی جنبش کمونیستی بر راه منافع وطنی جنبش کمونیستی، اگر ناگاهانه باشد، تازه گواهِ انحراف و خطایی خود به خودی است، و فداکردن منافع جهانی بر ولتاریا در نام جنبش انقلابی وطنی، رفو ناگاهانه تر باشد، باز هم یک انحراف و خطای خود به خودی ساده نیست؛ دست‌کم، گره انقلابی هویت‌اک به سنگ نظری ملی، و زندگی منفعل در فضایی ایدئولوژیک سرمایه‌داری ملی است. و گذشته از همه‌ی این‌ها، تازه پرسید نیست که آخر فداکردن چه سودی برای منافع انقلابی و کمونیستی وطن‌مان که چیزی جز یک وطن مستعمره نیست، کشف کرده‌اند که سازش اپورتونیستی برای غارت مستعمرات و منجمد ایران مستعمره را در ارتباط مستقیم با فدا، تدبیرند؟ و یا چه منافعی برای ما، دارد که در برابر استبداد و استبدادهای حاکمیتی «مرجع دموکراسی» سکوت کنیم؟

تازه پس از همه‌ی این‌ها، بهتر است به جای گفتارهای گردها نگریسته شود. آیا درستی تدابیر هرگونه بحث و اظهار نظر در پیرامون سازش اپورتونیستی با امپریالیسم، و غارت مستعمرات، و استبداد با محافل مراجع و غیره، با «عجالت» آن می‌باشد و بر آنند که بهتر است فعلاً دقتات مختلفی، که وجود دارد، همه‌چنان اعلام شوند، بی آنکه برخیزد کینه‌نورانی بی آن‌ها شود، تا زمانی مناسب برسند که بتوان آن‌ها را جمع‌بندی و تکلیف نهایی را تعیین کرد؟ راستی چیست؟ راستی این است که فداکردن صرفاً اظهار عجز در برابر استبداد اپورتونیستی



۱۱۸ ◇ دست‌رکم انتقاد مارکسیستی را انگشیم

و غارت مستعمرات و بندوبست با محافل مرتجع و غیره، به خاطر منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران می‌پذیرند و درباری آن سکوت می‌کنند، که صحنی بر تأیید این شیوه‌ها باشد و هرگونه موضع‌گیری و اظهارنظری در جهت مخالف آن راه به عنوان «دشمنی با پیروزی‌های پرولتاریا» و به عنوان «کینه به پرولتاریا» و غیره به نام بهتان و افترا می‌گیرند. آیا به سندی گویانتر از «قدم‌های سنجیده‌ی» فداییان احتیاج است؟ فداییان که حاضرند در راه منافع جنبش انقلابی و کمونیستی ایران، در برابر سازش اپوزیتیستی و غارت مستعمرات و بندوبست با محافل ارتجاعی لب از هم نگشایند و مسئله را از لحاظ کمونیزم «حل‌نشده» اعلام دارند، طبعاً نمی‌توانند انتقاد و برخورد تشویش‌گرا و روشن و قاطع با چنین رفتارها و توجیهات تشویش‌گرا را، البته باز هم به خاطر منافع جنبش انقلابی و کمونیستی وطن‌مان، با هزاران هزار افترا و با بهتان مطلق پاسخ نگویند.

xalvat.com

مرتق

نیمه‌ی اول بهمن ۱۳۵۴